

دولت روحانی، نوزادی که پیش از تولد، فلج بودن آن محرز است

این روزها بحث و اختلاف بر سر ترکیب و چینش کابینه روحانی و سیاست‌های دولت آینده بالا گرفته است. طرفداران رفسنجانی و نیروهای موسوم به اصلاح‌طلب، سخت به تکاپو افتاده و لیست‌هایی از افراد مورد نظر خود را برای اشغال وزارتخانه‌ها انتشار داده و در نشریات خود پیرامون وزرای روحانی به گمانه‌زنی می‌پردازند. پی‌درپی جلسات "مشورتی" و "هماهنگی" برگزار می‌کنند و ضمن اظهار نظر در مورد مشکلاتی که "کشور" در هشت سال گذشته دچار آن گشته است، برخی سیاست‌های دولت احمدی‌نژاد را به نقد می‌کشند. از تجدینظر و تغییرات ضروری در این عرصه‌ها سخن می‌گویند و آمدن روحانی را وسیله خروج از این مشکلات می‌دانند. آن‌ها از "فضای عقلانی" که باید ایجاد شود، از "سیاست‌های عقلانی" که باید اتخاذ گردد، از مدیریت‌ها و جهت‌گیری‌هایی که باید عوض شود، از قوانینی که باید تغییر کند، از احیای نهادهای دوره اصلاح‌طلبان و بالاخره از "تعامل" با آمریکا و اروپا سخن می‌گویند. این‌ها، جناح مقابل را اقلیتی می‌دانند که بایستی خود را با خواست‌های "اکثریت" که در "انتخاب" روحانی تجلی یافته است، هماهنگ سازند. طرفداران رفسنجانی و نیروهای اصلاح‌طلب، خود را آماده می‌کنند که در سایه "دولت تدبیر و امید" روحانی، "اقبال" بیشتری بدست آورند، فعالیت‌های خود را "وسعت" دهند و با اشغال پست‌های مهم و پول‌ساز، نقش فعال‌تری در "مدیریت" امور کشور ایفا کنند. در یک کلام، ائتلاف غیر رسمی که در جریان انتخابات ریاست‌جمهوری، میان باند رفسنجانی و گروهی موسوم به اصلاح‌طلب شکل گرفت و در حمایت از روحانی تبلور یافت و سرانجام پیروزی وی و "حماسه سیاسی" دل‌خواه خامنه‌ای را رقم زد، سهم خود را از قدرت و ثروت طلب می‌کند و از هم اکنون با باند خامنه‌ای وارد کشمکش شده است.

از همان فردای "انتخاب" روحانی و تحقق "حماسه سیاسی"، چگونگی برخورد به انتظارات و مهار شرایطی که این "انتخاب" همراه خود آورده بود به مشغله‌ی ذهنی باند خامنه‌ای تبدیل شد. نه از آن رو که روحانی تافته جدا بافته‌ای

در صفحه ۲

علیه بیکاری زنده باد کارگران فولاد زاگرس و لاستیک البرز

در هفته گذشته از میزان شاغلین در سال ۹۱ منتشر کرد، تعداد شاغلین ۲۱ / ۱۶ میلیون نفر اعلام شد که حدود ۳۰۰ هزار نفر نسبت به آمار اعلام شده از سوی همین مرکز برای تعداد شاغلین در سال ۹۰ کمتر بوده است. براساس این آمار بر تعداد شاغلین در کل دوران احمدی‌نژاد سالانه ۷۸ هزار نفر اضافه شده است.

اما براساس آماري که حسن روحانی در مجلس ارائه داد، آماري که پیش از این توسط مسعود نیلی اعلام شده بود، در سال‌های ۸۵ تا ۹۰ به‌طور متوسط تنها ۱۴ هزار شغل به مشاغل موجود افزوده شده است. باید در نظر داشت که در طی این سال‌ها به‌ویژه از سهم بخش کشاورزی در اشتغال کاسته و به سهم بخش خدمات اضافه شده است. از دیگر سو و براساس آمارهای بانک مرکزی، جمعیت نیروی کار ایران طی سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۸ با رشد متوسط سالیانه ۳ / ۲ درصد روبرو بوده که بیانگر افزایش ۱۲ / ۳ میلیون نفری می‌باشد. همچنین جمعیت کشور نیز طی این سال‌ها از ۷۰

در صفحه ۳

بیکاری به یکی از بزرگترین معضلات کارگران تبدیل شده است. میلیون‌ها کارگر در اثر بحران اقتصادی که سال به سال دامنه آن گسترش یافته به صف بیکاران افزوده شده‌اند. بحران اقتصادی نه تنها موجب عدم جذب نیروی جوان به بازار کار گردیده که حتی شغل‌های موجود نیز در خطر افتاده و از میزان اشتغال کاسته شده است.

براساس برآوردی که در همایش سیاست‌های پولی و براساس آمارهای رسمی اعلام گردید، در حالی که تعداد شاغلین از ۱۷ میلیون در سال ۸۰ به ۲۰ / ۸ میلیون نفر در سال ۸۵ رسیده بود، در سال ۹۰ به ۲۰ / ۵ میلیون نفر کاهش یافت. همچنین براساس آمار مرکز آمار ایران در تابستان سال گذشته، در سال ۹۰ تعداد شاغلان ۲۱ / ۴ میلیون نفر بوده که شامل حتما کسانی می‌شده که در هفته یک ساعت کار می‌کنند. براساس همین آمار میزان افرادی که به صورت پاره وقت کار می‌کنند از ۷ درصد جمعیت شاغل در سال ۸۵ به ۸ / ۲ درصد در سال ۹۰ افزایش یافته است. در آخرین آماري که مرکز آمار ایران

جنایاتی که «حقوق بشر اسلامی» نامیده می‌شوند

املی لاریجانی رئیس دستگاه قضایی جمهوری اسلامی در نشست با اعضای ستاد موسوم به «حقوق بشر قوه قضاییه» در واکنش به اعتراض جهانی نسبت به اعدام‌های وحشیانه‌ای که تنها در چهار ماه نخست سال جاری از ۲۰۰ مورد نیز تجاوز کرده است، از صدور و اجرای این احکام ضد انسانی دفاع کرد. اما او صرفاً از این کشتار ضد بشری حکومت اسلامی دفاع نکرد، بلکه ادعا کرد که «اسلام منادی حقوق بشر و دارای سابقه تاریخی و پشتوانه نظری و عملی حقوق بشری است. بیش از ۱۴۰۰ سال است که ناب‌ترین کلمات و جملات در باب حقوق بشر و ارزش انسانی از زبان پیامبر و ائمه و در قرآن کریم جاری شده و رفتار و سیره پیامبر و ائمه اطهار و منادیان واقعی حقوق بشر نیز الگویی عملی درباره چگونگی توجه به حقوق انسان‌هاست.»

رئیس دستگاه جنایت و آدم‌کشی جمهوری اسلامی، البته به مصادیق این توجه اسلام به «حقوق بشر و کرامت و ارزش انسانی» اشاره نداشت، اما تا جایی که «الگویی عملی درباره چگونگی توجه به حقوق انسان‌ها» در جمهوری اسلامی‌ست، نشان می‌دهد که حقوق بشر اسلامی چیزی جز مجموعه‌ای از

در صفحه ۴

یادداشت‌های سیاسی

گنجاندن حزب الله در لیست تروریستی و عواقب آن برای جمهوری اسلامی

در صفحه ۱۰

مرگ غم انگیز پناهجویان،

قصه تلخی که همچنان ادامه دارد

در صفحه ۸

ستون مباحثات

کوبا (۲)

در صفحه ۶

دولت روحانی، نوزادی که پیش از تولد، فلج بودن آن محرز است

است و برنامه و سیاستی در تقابل با تمام برنامه‌ها و سیاست‌های تانکونی رژیم دارد و یا می‌خواهد اقدامی خلاف تمام این برنامه‌ها و سیاست‌ها انجام دهد، بل از آن‌رو که اتخاذ چنین اقدامات و سیاست‌هایی از سوی حامیان و طرفداران وی دامن زده می‌شد و انتظاراتی را در میان مردم برمی‌انگیخت. اصول‌گرایان حامی خامنه‌ای گرچه در آغاز پیروزی حسن روحانی اندکی دچار سردرگمی و بی‌تصمیمی شده بودند، اما خیلی زود مقابله با جناح رقیب و تحرکات آن را آغاز کردند. گرچه مقابله با ند خامنه‌ای با ائتلاف رفسنجانی و اصلاح‌طلبان پیش از ۳۰ تیر هشدارهایی علیه این جناح محسوب می‌شد، اما نطق خامنه‌ای در ۳۰ تیر تکلیف تمام گروه‌های اصلاح‌طلب و طرفداران رفسنجانی و نیز تکلیف حسن روحانی و دولت آینده را روشن ساخت! خامنه‌ای در دیدار با مسئولان و کارگزاران بالای نظام یکبار دیگر از سیاست‌ها و دولت احمدی‌نژاد در هشت سال گذشته در بستر دفاع کرد و به رغم تمام انتقاداتی که در این زمینه مطرح شده است، مصرانه بر درست بودن سیاست‌ها و جهت‌گیری‌ها در مدیریت کشور تاکید نمود و این سیاست‌ها و جهت‌گیری‌ها را منطبق با دیدگاه خمینی و معتبر خواند. خامنه‌ای هرگونه تجدیدنظر در این زمینه را منتفی اعلام کرد و از جایگاه رهبر حکومت اسلامی خواستار "استمرار" این سیاست‌ها و جهت‌گیری‌ها شد. او گفت: "جهت‌گیری‌های صحیح انقلاب و کشور براساس قرآن است امام در همه زمینه‌ها مشخص است و نیازی به بررسی مجدد جهت‌گیری‌ها نیست". رهبر حکومت اسلامی نه فقط خواستار ادامه جهت‌گیری‌های تانکونی در عرصه سیاست‌های خرد و کلان مدیریتی کشور شد و همه آن‌ها را منطبق با دیدگاه‌های خمینی خواند، بلکه هرگونه تفسیر دیگری از دیدگاه‌های خمینی را "بد" و از آن مهتر "خطرناک" خواند.

به رغم آن‌که همین حد از تائید و تاکید بر سیاست‌های خرد و کلان تانکونی و ضرورت استمرار بی‌کجواکست آن کافی بود تا تمام حامیان روحانی را اعم از رفسنجانی یا گروه‌ها و محافل اصلاح‌طلب که وعده تغییر را وسیله کسب رأی و خزین به قدرت ساخته‌اند، یکبار دیگر متوجه این حقیقت سازد که در جمهوری اسلامی چه کسی سیاست تعیین می‌کند و حرف اول را می‌زند، با این وجود خامنه‌ای به‌طور ویژه در عرصه سیاست‌های خارجی نیز که روحانی با طرح "تعامل" در سیاست خارجی و وعده تغییر آن آرای زیادی را جلب کرده بود، بر ادامه سیاست‌های تانکونی تاکید نمود و هرگونه برگشت از مسیر طی شده در این زمینه را نیز "خسارت" و منتفی اعلام کرد. رهبر حکومت اسلامی با بیان این‌که نباید در مقابل احم و ترش‌رویی دشمن در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و تبلیغاتی دچار تزلزل شویم، "تعامل" با آمریکا و اروپا را که روحانی و حامیان وی تبلیغات زیادی پیرامون آن راه انداخته‌اند چنین معنی کرد.

"در تعامل با دنیا هنر این است که بتوانید راه خود را ادامه دهید بدون آن‌که طرف مقابل بتواند مانع حرکت شما بشود. اگر تعامل با دنیا منجر به

پیرگشت از مسیر شود یک خسارت است". رهبر حکومت اسلامی با همین یک جمله، تکلیف شاه بیت برنامه‌های روحانی را نیز روشن و یک‌سره ساخت. "تعامل" با آمریکا و اروپا از نظر رهبر حکومت اسلامی یعنی ادامه راه طی شده به نحوی که برگشتی در آن دیده نشود و این آن چیزی است که اعتدال‌گرایانی از نوع حسن روحانی از هم اکنون باید آن را آویزه گوش خود سازند.

بدین ترتیب، علی خامنه‌ای، رهبر و ولی‌فقیه نظام که تعیین‌کننده تمام سیاست‌های اصلی نظام است، در همین قدم اول، یکبار دیگر به حامیان روحانی که به تغییر سیاست‌های رژیم در دولت آینده دل‌خوش کرده‌اند، باید می‌فهماند که در این نظام، رئیس‌جمهور هیچ‌کاره است و هر که هست، روحانی یا غیر روحانی، باید تابع رهبر و مجری اوامر وی باشد. رهبر حکومت اسلامی گریه را به قول معروف باید دم حجله می‌کنند و سیاست‌های دولت آینده را پیش از شروع به کار آن نیز ترسیم می‌کند و انصافاً از این روشن‌تر، نه می‌شد هیچ‌کاره بودن رئیس‌جمهور "منتخب" و رئیس دولت را یادآوری کرد و نه وظایف و تکالیف دولت آینده را.

با نطق خامنه‌ای که در حکم صدور جواز رسمی یورش به گروه‌های رنگارنگ اصلاح‌طلب و طرفداران رفسنجانی و دیگر حامیان روحانی بود، حملات تند از سوی سران دستگاه قضایی علیه ائتلاف رفسنجانی و گروه‌های اصلاح طلب تحت عنوان طرفداران "دمکراسی غربی" و "اهل فتنه" آغاز شد. یک روز پس از صحبت‌های خامنه‌ای، محسنی اژه‌ای سخنگوی قوم‌قضایی تصریح کرد احزاب و گروه‌هایی که در "فتنه ۸۸" دخیل بوده و منحل شده‌اند، حق فعالیت ندارند و در صورت فعالیت مجدد مورد تعقیب و پیگرد قرار می‌گیرند. صادق آملی لاریجانی رئیس قوه قضاییه نیز در سخنانی که در جلسه مسئولان عالی قضایی در دوم مردادماه ایراد کرد، ائتلاف رفسنجانی و اصلاح‌طلبان را به شدت مورد حمله قرار داد، از آن‌ها به عنوان "اهل فتنه ۸۸" یاد نمود و به مار افعی‌ای تشبیه کرد که از گرمای انتخاب روحانی، دوباره سر برآورده و به جنب‌وجوش افتاده‌اند. وی خطاب به کسانی که "در جریان اصلاحات قائل به سکولاریزه شدن کشور و سیاست بودند و راه امام را بر نمی‌تافتند" گفت: "امت" تفکرات این‌ها را بر نمی‌تابد. رئیس قوه قضاییه حتا فعالیت‌های مدیریتی جناح رقیب را منتفی اعلام کرد و هشدار گونه خطاب به روحانی و کسان دیگری که قرار است در دولت او مسئولیتی برعهده بگیرند گفت اگر از مسیر اصلی انقلاب خارج گردند، "اجازه حرکت" به آن‌ها داده نخواهد شد.

یورش علیه حامیان روحانی و کابینه‌ای که هنوز تشکیل نشده است فقط در این حدود، یعنی حمله به کسانی که "اهل فتنه" بوده و در آن دست داشته‌اند خلاصه نشد. موج حملات طرفداران خامنه‌ای دایره وسیع‌تری را نیز در بر گرفت و مشمول حال کسانی هم که در این "فتنه"، "تأثیرگذار" بوده و با حنا "بوی فتنه" می‌دهند! نیز شد. کیهان شریعتمداری پا را از این هم فراتر گذاشت و مدعی شد که حرف‌های صادق

لاریجانی "جایگاه حقوقی و قضایی" دارد و چنین اضافه نمود که نه فقط بازگشت گروه‌های حامی روحانی به عرصه سیاسی ممنوع شده است بلکه آنان باید "پاسخگوی فتنه ۸۸" باشند. بدین ترتیب به رفسنجانی، خاتمی، روحانی و تمام دارودسته‌ها و محافل طرفدار و حامی این‌ها هشدار داده شد که خیال ورود به عرصه سیاسی و تسلط بر پست‌های مهم و حساس، تعامل و تغییر سیاست‌های تانکونی رژیم را از سر بیرون کنند!

واکنش تند و شدید خامنه‌ای و حامیان وی علیه ائتلاف رفسنجانی و گروه‌های اصلاح‌طلب، تا همین جا باید به آن‌ها فهمانده باشد که پیروزی روحانی در انتخابات به معنای تحقق آرزوها و مطالبات آن‌ها چنانچه برخلاف منویات رهبر باشد، نیست و نخواهد بود. خامنه‌ای اگرچه خود جواز ورود روحانی به عرصه انتخابات (۱) را صادر کرد، اما حاضر به عقب‌نشینی نسبت به انتظاراتی که انتخاب وی به دنبال داشته نیست و نمی‌خواهد خللی در سیاست‌های تانکونی وی وارد شود و یا سهمی از قدرت را به رقبای خویش واگذار کند. خامنه‌ای البته از عناصر "خادم" این ائتلاف، خصوصاً دارودسته رفسنجانی تا آن جا که در خدمت پیش برد سیاست‌های نظام باشند و از دایره سیاست‌های مورد نظر وی خارج نشوند، استفاده خواهد کرد و ممکن است برخی امتیازات جزئی نیز به آنها بدهد.

ائتلاف رفسنجانی و اصلاح‌طلبان که هم در برابر باند خامنه‌ای احساس ناتوانی می‌کند و هم به‌ویژه از ناحیه افزایش انتظارات و خواست‌های مردم و ناتوانی دولت روحانی از برآورده ساختن این انتظارات و خواست‌ها مطلع است، نسبت به واکنش‌ها و برآمدهای اعتراضی مردم به شدت نگران است. از این‌روست که بیش از پیش قنبله انتظارات و توقعات از دولت روحانی را پایین کشیده‌اند. نگرانی از برآمد های اعتراضی توده مردم البته منحصراً به این جناح نیست. باند خامنه‌ای نیز در این زمینه با جناح مقابل هم‌سو است. هفتم مرداد وقتی که خامنه‌ای در دیدار با جمعی از دانشجویان گفت "نبايد توقعات را به حدی بالا برد که از توانائی افراد خارج است" او نیز در واقع از این طریق نگرانی خویش را از عواقب دامن زدن به توقعات و خواست‌هایی که می‌داند از توان رئیس‌جمهورش خارج است، بیان نمود. موضوع پایین آوردن انتظارات و توقعات مردم، در نزد طرفداران روحانی به قدری جدی شده است که صرف نظر از ارائه پی در پی آمار و ارقام در مورد خرابی وضعیت اقتصادی و الفاء این تفکر که دولت روحانی باید از صفر شروع کند و خلاصه مردم نباید انتظاری از روحانی داشته باشند، برخی از این‌ها از هم اکنون به روحانی توصیه کرده‌اند به عنوان نخستین اقدام دولت، توقعات مردم را کاهش دهد. به عبارت دیگر، آن‌ها از روحانی خواسته‌اند به جای انجام اقداماتی فرضا در جهت کاهش تورم، کاهش نرخ بیکاری، کاهش مشکلات مردم، کاهش توقعات مردم را در "سرلوحه" برنامه‌های خود قرار دهد و با یک "برنامهریزی هوشمندانه" سطح

علیه بیکاری

زنده باد کارگران فولاد زاگرس و لاستیک البرز

میلیون نفر در سال ۸۵ به حدود ۷۸ میلیون نفر رسیده است.

اما از سال ۹۱ تا به امروز یعنی سال ۹۲، اخبار بسیار نگران‌کننده‌تری به‌گوش می‌رسد. به‌گفته‌ی برخوردار عضو هیات رئیسه اتاق بازرگانی و صنایع و معادن تهران، براساس آمار منتشره از سوی وزارت صنعت، معدن و تجارت و براساس پروانه‌های بهره‌برداری صادره صنعتی در نیمه نخست سال جاری، میزان اشتغال جدید نسبت به سال ۹۱، ۴۴ درصد کاهش داشته است. به گفته‌ی وی براساس پروانه‌های بهره‌برداری صادر شده تنها ۳۱ هزار و ۸۵۵ شغل ایجاد شده است. این در حالی‌ست که براساس خبر خیرگزاری ایلنا در تاریخ ۳۰ تیر، از سال گذشته تاکنون تنها در واحدهای سازنده‌ی قطعات خودرو ۱۲۲ هزار نفر از ۳۵۰ هزار کارگر شاغل در این رشته بیکار شده‌اند.

به‌گفته‌ی قدیمی دبیر انجمن ریخته‌گری در حوزه ریخته‌گری نیز یک سوم کارگران در دو سال اخیر از کار بیکار شده و در خوش‌بینانه‌ترین حالت، تولید محصولات ریخته‌گری نصف شده است. همچنین به گفته‌ی محمد عطاردیان دبیر کانون عالی انجمن‌های صنفی کارفرمایی، به دلیل کاهش فعالیت‌ها و اعتبارات عمرانی دولت، تعداد شاغلان در پروژه‌های عمرانی طی دو سال اخیر ۵۰ درصد کاهش یافته و از دو میلیون نفر به یک میلیون نفر رسیده است.

جدا از آمارها و اخبار فوق، هر روزه شاهد اخراج کارگران در صنایع مختلف و تعطیلی و ورشکستگی کارخانجات هستیم. اخباری که گاه با اعتراض کارگران به اخراج خود همراه بوده است. یکی از این اعتراضات اخیر، اعتراض کارگران کارخانه فولاد زاگرس (کردستان) در اطراف شهرستان قروه به اخراج خود بود.

۲۵۰ کارگر فولاد زاگرس از همان روزی که از کار اخراج شدند، یعنی ۱۸ تیرماه، اعتراضات خود را در برابر فرمانداری، اداره کار شهرستان قروه، استانداری و دفتر نماینده خامنهای در شهر سنج آغاز کردند. پاسخ تمام این ارگان‌ها و نهادها به کارگران این بود که شما باید به بیمه وصل شوید و نمی‌توانید به سرکار در کارخانه بازگردید. آن‌هم کارگرانی که هر کدام در اثر ۱۰ تا ۲۰ سال کار طاقت‌فرسا، از ناحیه کمر، ریه و حتی شنوایی دچار مشکل شده و در صورت بیکاری کمترین امیدی به یافتن کار مجدد ندارند.

کارگران فولاد زاگرس که به‌خوبی می‌دانستند با پایان یافتن بیمه‌ای که تنها برای مدتی کوتاه برقرار می‌شود آن‌هم به میزانی بسیار کمتر از دستمزدهای ناچیزشان، گرسنگی و بیکاری‌ست که خانواده‌هایشان را تهدید می‌کند؛ اعتراضات خود را به تهران کشاند و روز ۲۴ تیرماه در برابر دفتر بیت خامنه‌ای در خیابان پاسنور دست به تجمع زدند. پافشاری و ادامه تجمع کارگران در این روز، مسئولین دفتر را مجبور کرد تا ۵ نفر از کارگران را به‌عنوان نماینده آنان به داخل دفتر ببرند. مسئولین دفتر در ابتدا برای ایجاد رعب و وحشت از نمایندگان کارگران عکس گرفته و به آن‌ها گفتند که "بساطتان را از این جا جمع کنید و بروید! ما نمی‌توانیم کاری برای شما

انجام دهیم!". اما کارگران به تجمع خود ادامه دادند تا این‌که مسئولین دفتر مجبور شدند با نوشتن نامه‌ای خطاب به جلالی نظری معاون وزیر کار، بر رسیدگی ویژه و فوری به خواست‌های کارگران تاکید کنند. کارگران اما در فردای آن روز به اعتراض خود در برابر مجلس ادامه دادند.

آن‌ها حاضر نبودند به‌سادگی و با وعده‌های پوچی که طبقه کارگر ایران با آن‌ها به‌خوبی آشناست، زندگی و حیات خود را در تاریکی مطلق فرو ببرند، باید می‌ایستادند و ایستادند، در گرمایی طاقت‌فرسا که تعدادی از آن‌ها را حتا بیمار ساخت.

۳ روز تجمع آن‌ها ادامه یافت و در این مدت تنها وعده شنیدند. برای آن‌ها شرط گذاشتند که تنها در صورتی که به تجمع و اعتراض خود پایان دهند، نمایندگان‌شان می‌توانند وارد مجلس شده و با آن‌ها مذاکره شود، اما آن‌ها وقعی به این شرطها نگذاشته و به سمت درب ورودی مجلس هجوم آوردند تا نمایندگان مجلس مجبور به عقب‌نشینی شوند. وقتی کارگران اتحاد و اراده خود را نشان دادند، تعدادی از نمایندگان مجلس برای فریب کارگران ردای حمایت از آن‌ها را پوشیده و از رئیس مجلس خواستند تا به مشکلات کارگران رسیدگی شود. اما همه‌ی این‌ها تنها نتیجه‌ی اتحاد و پایداری کارگران بود، آن‌ها بودند که نمایندگان مجلس را به اجرای نمایش وادار کرده بودند. در آخر کارگران برای پایان دادن به تجمع خود، بر این پای فشرده که تمام وعده‌ها باید مکتوب شدن با پذیرش این خواست کارگران و مکتوب شدن وعده رسیدگی به خواست‌های آن‌ها در کمیسیون اصل نود در روز یکشنبه ۳۰ تیر و با توجه به این که تا روز یکشنبه مجلس تعطیل بود، در ساعت ۴ بعدازظهر چهارشنبه تجمع پایان یافت و کارگران به شهر خود بازگشتند.

اما آن‌ها از بیکار دست نکشیدند. صبح زود و به رغم بیماری و خستگی چند روز مبارزه، همگی به درب کارخانه مراجعه کردند. وقتی نگهبان کارخانه از ورود آن‌ها به محوطه کارخانه جلوگیری کرد، کارگران اعتراض را به اداره کار شهرستان قروه کشاند و در آنجا شکایتی دیگر کردند. شکایتی از پس شکایت.

تجمع آن‌ها ساعت یک بعدازظهر و با این قرار که فردای آن روز (جمعه ۲۸ تیرماه) در پارک شهر قروه مجمع عمومی برگزار کنند، پایان یافت. روز جمعه کارگران در مجمع عمومی خود تصمیم گرفتند تا روز دوشنبه بار دیگر در برابر مجلس تجمع کنند و قرار شد تا آن روز تجمعات اعتراضی در برابر اداره کار شهر قروه ادامه یابد. کارگران امکان برگزاری تجمعات دیگری را نیز در صورت عدم رسیدگی به‌خواست‌هایشان بررسی کردند و با صدایی رسا اعلام کردند: "ما در این سال‌ها سلامتی‌مان را از دست داده‌ایم و حال که کارمان را نیز از دست می‌دهیم دیگر از مرگ هراسی نیست".

تجمعی از پس تجمعی دیگر. روز دوشنبه ۳۱ تیرماه کارگران به تهران بازگشتند و براساس وعده‌ی نمایندگان مجلس، جلسه کمیسیون اصل نود با حضور نمایندگان

کارگران و کارفرمایان برگزار شد. پس از ۵ ساعت، جلسه با پذیرش خواست‌های کارگران پایان یافت. کارگران مانع اخراج خود شده بودند. قرار شد شرکت بیمه حق بیمه کارگران را پرداخت کند و کسری آن را که ۳۵ درصد است کارفرما پرداخت نماید. کارفرما همچنین موظف به پرداخت دستمزدها و مطالبات عقب‌افتاده‌ی کارگران شد. توافق شد تا پیدا کردن سرمایه‌دار جدید و راه‌اندازی مجدد کارخانه این رویه ادامه یابد. کارگران نمی‌خواستند اخراج شوند و به هدف خود رسیده بودند.

مبارزه کارگران کارخانه لاستیک‌سازی کیان تایر (البرز) در روزهای اخیر نیز، در حقیقت مبارزه‌ای‌ست علیه بیکاری. سال ۸۷ مالک قبلی کارخانه تلاش کرد تا با عدم تامین مواد اولیه و ندانن دستمزدها، کارخانه را به تعطیلی کشاند و با فروش کارخانه که تنها زمین‌های‌اش به گفته‌ی کارگران هم اکنون هزار میلیارد تومان می‌ارزد، پول هنگفتی را به ازای بیکاری کارگران به جیب بریزد. اما کارگران ایستادند، مبارزه کردند و نگذاشتند تا کارفرما به هدف خود برسد. حتا یورش وحشیانه‌ی نیروی انتظامی با تخریب نگهبانی و دیوارهای کارخانه، ضرب و شتم هزار کارگر معترض و دستگیری شبانه‌ی ۱۴۰ تن از آن‌ها، نتوانست در اتحاد و اراده‌ی آن‌ها خللی ایجاد کند. آن‌ها برای تحقق اهداف خود حتا دست به تصرف دفتر مرکزی کارخانه زدند.

اما در ماه گذشته و با بلندشدن صداهایی در مورد واگذاری مجدد کارخانه به مالک قبلی، کارگران لاستیک البرز بار دیگر مبارزات خود را از سر گرفته و با دست زدن به اعتصاب، آتش‌زدن لاستیک و تجمع در برابر وزارت صنایع، اراده‌ی آهنین خود را در ممانعت از واگذاری مجدد کارخانه به مالک قبلی به نمایش درآوردند. اعتراض کارگران از آنجایی شروع شد که بر روی تابلوی اعلانات، اطلاعیه‌ی مدیرعامل جدید و منصوب مالک قبلی کارخانه را دیدند، آن‌ها با دیدن این اطلاعیه دست از کار کشیده و لاستیک‌ها را به آتش کشیدند. آتش خشم کارگران بحدی بود که آتش‌نشانی برای خاموش کردن لاستیک‌ها فراخوانده شد. آن‌ها پس از این اعتراض، مجمع عمومی خود را در سالن غذاخوری برپا کرده و بر عزم خود برای ممانعت از بازگشت مالک قبلی کارخانه تاکید نمودند.

کارگران در برابر وزارت صنایع و برای حفظ کار خود شعار می‌دادند: "برای حفظ البرز بریده باد دست دزد" آن‌ها همچنین جهت تاکید بر پیوند دولت و سرمایه‌دار، آن آگاهی مشخصی که طی سال‌ها مبارزه بدست آورده‌اند، شعار می‌دادند: "شرفی (مالک قبلی کارخانه) چپاول می‌کند، صنایع حمایت می‌کند" و یا "خان بیگی (رئیس سازمان حمایت از صنایع در وزارتخانه) حیا کن، شرفی رو رها کن". در این میان وزارت صنایع که ماهیت‌اش برای کارگران لاستیک البرز آشکار گشته است کارگران را تهدید کرد که از وزارت کار خواهد خواست تا شورای کارگران را منحل کند، شورایی که در جریان اعتراضات سال ۸۷ شکل گرفته و اعضای آن در مجمع عمومی کارخانه انتخاب شده بودند. تهدیدی که با پاسخ قاطع کارگران و پافشاری آن‌ها بر حق داشتن تشکل و تداوم کار شورای منتخب خود روبرو گردید.

جنایاتی که «حقوق بشر اسلامی» نامیده می‌شوند

جنایات، وحشیگری‌ها، آدم‌کشی‌ها، تبعیض‌ها و بی‌حقوقی انسان‌ها نیست.

بنیاد جمهوری اسلامی بر بندگی و اسارت انسان‌ها، نابرابری و تبعیض، بی‌حقوقی و اختناق، شکنجه و کشتار قرار گرفته است، چرا که با نگرش دولت دینی اسلامی، نگرشی که اساس و بنیان دین اسلام را تشکیل می‌دهد، هر فردی که به عنوان مسلمان زاده می‌شود، از همان بدو تولد، مهر بندگی، تسلیم و اطاعت از مافوق آسمانی و زمینی بر پیشانی او حک شده است. هر کسی هم که تلاش کند این طوق اسارت و بندگی را به دور افکند، شورش کند و از اطاعت و فرمانبرداری سرباز زند، به حسب فرامین خدا، احادیث و روایات و قوانین جزایی جمهوری اسلامی ایران، به عقوبتی سخت گرفتار خواهد آمد. جزای او در این جهان مرگ است و در «جهان دیگر» آتش جهنم.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را (آیه ۵۹ سوره نساء) و آگاه باشید «سزای کسانی که با خدا و رسول او به ستیز برمی‌خیزند و برای گسترش فساد در زمین تلاش می‌کنند، این است که یا کشته شوند و یا به دار آویخته گردند و یا دست چپ و پای راستشان و یا بر عکس بریده شود و یا به دیاری دیگر تبعید شوند» (آیه ۳۳ از سوره مائده). «کافران از اهل کتاب و مشرکان در آتش دوزخند، جاودانه در آن می‌مانند؛ آنها بدترین مخلوقاتند!» (سوره بینه آیه ۶). اینهاست نمونه‌هایی از آن الگوهای که راهنمای جمهوری اسلامی «درباره چگونگی توجه به حقوق انسانها» محسوب می‌شوند. بنابراین نخستین اصل اساسی «حقوق بشر اسلامی» که قاضی القضاات دولت دینی جمهوری اسلامی به آن اشاره دارد این است که انسان‌ها آزاد متولد نمی‌شوند، بلکه از همان بدو تولد، بنده و فرمانبردار مافوق آسمانی و زمینی‌اند و جزای نافرمانی آنها سخت‌ترین شکنجه، آتش و مرگ.

همانگونه که می‌دانیم، جمهوری اسلامی به حسب باورهای دینی‌اش که برگرفته از اسلام ناب محمدی است، برابری انسان‌ها را پذیرا نیست. هر دین و مذهبی علی‌العموم و دین اسلام به طور خاص، هرگز نمی‌تواند حتی به برابری حقوقی انسان‌ها باور داشته باشد. نخست، پیروان دین اسلام، تافته‌های جدا بافته‌ای از مردم سراسر جهان‌اند و در مقام و موقعیتی برتر و بالاتر از تمام غیرمسلمانان قرار دارند؛ لذا مسلمان از حقوقی برخوردار است که به غیرمسلمان تعلق نمی‌گیرد. این نابرابری و تبعیض نسبت به غیرمسلمان، که در بنیان دین اسلام قرار دارد، آشکارا در قوانین و مقررات یک دولت دینی اسلامی از نمونه جمهوری اسلامی ایران و رژیم عربستان سعودی نیز منعکس است. آن‌ها از حقوق اجتماعی و سیاسی محروم‌اند و اگر مشمول مجازات‌های وحشیانه اسلامی نشوند،

یعنی به دلایل سیاسی و اجتماعی داخلی و بین‌المللی به ظاهر مشمول «عظوفت و رافت اسلامی» گردند، فقط می‌توانند بدون هر گونه حقی زنده بمانند. اما این ستیز ذاتی نهفته در باورهای دینی با برابری انسانها، سپس خود را در نابرابری فرقه‌های درونی هر دینی آشکار می‌کند. یک شیعه هرگز با یک سنی و دیگر فرقه‌های درونی دین اسلام برابر نیست. همانگونه که مسلمان شیعه خود را برتر و دیگر فرقه‌ها را باطل می‌شمارد، مسلمان سنی نیز شیعیان را پست‌تر و حتی کافر می‌شمرد. این فرقه‌های دینی به خودشان هم رحم نمی‌کنند و گاه چنانچه هم اکنون شاهد آن هستیم، یکدیگر را در جنگ‌های فرقه‌ای کشتار می‌کنند. دولت دینی جمهوری اسلامی سوای آن که حق حیات را از برخی فرقه‌های اسلامی از نمونه‌های بهائیان گرفته است، نه فقط به اشکال مختلف، سنی‌مذهبان ساکن ایران را در معرض اذیت و آزارهای متعدد قرار داده، بلکه آن‌ها را از برخی حقوق اجتماعی و سیاسی و دسترسی به مقامات بالای حکومتی محروم کرده است، چرا که از دیدگاه جمهوری اسلامی حتی برابری حقوق شیعه و سنی پذیرفتنی نیست. در یک چنین جامعه‌ای، تکلیف غیرمسلمانان به ویژه آنهایی که اساسا باورهای دینی ندارند، نیز روشن است.

این نفی برابری انسان‌ها در بنیاد باورهای مذهبی، به رسواترین شکل ممکن در نابرابری زن و مرد انعکاس دارد. جمهوری اسلامی ایران، به حسب باورهای دینی اسلامی‌اش، در ستیزی عریان با برابری زن و مرد قرار دارد. زن از دیدگاه جمهوری اسلامی، موجودی ناقص‌العقل و نیمه انسان است. از همین روست که در قانون مجازات اسلامی رژیم حاکم بر ایران، شهادت ۴ زن برابر با ۲ مرد قرار گرفته است و «دیه قتل زن نصف دیه مرد است.» «دیه جنینی که روح در آن دیده شده است، اگر پسر باشد دیه کامل و اگر دختر باشد نصف آن.» در قانون مدنی جمهوری اسلامی نیز در ماده‌های متعدد، بر این نابرابری زن و مرد صحنه گذاشته شده است. مرد، انسان کامل، برتر از زن و فرمانرواست. از همین روست که در قانون مدنی رژیم جمهوری اسلامی تاکید شده است «نکاح دختر باکره، اگر چه به سن بلوغ رسیده باشد موقوف به اجازه پدر یا جد پدری او است.» «در روابط زوجین ریاست خانواده از خصایص شوهر است.» «زن باید در منزلی که شوهر تعیین می‌کند مسکن نماید.» «شوهر می‌تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیت خود یا زن باشد منع کند.» «پسر دو برابر دختر ارث می‌برد.» و ده‌ها مورد دیگر. علاوه بر این، تحت حاکمیت دولت دینی اسلامی، زن نمی‌تواند به بالاترین مقامات سیاسی و نظامی دست یابد، حتی از شغل قضاوت نیز محروم است. اما نابرابری‌های موجود، به آنچه که گفته شد، محدود نمی‌گردد و عرصه‌های

وسیع‌تری را شامل می‌شود و این همه از آن روست که نفی برابری انسان‌ها در اساس و بنیان دین اسلام و حکومت اسلامی‌ست، لذا باید نفی برابری را دومین اصل «حقوق بشر» اسلامی نامید.

جمهوری اسلامی یک دولت دینی اسلامی‌ست و دقیقا از آنجایی که اسلامی‌ست، دشمن آشتی‌ناپذیر آزادی‌های سیاسی، حقوق دموکراتیک و مدنی مردم است. جمهوری اسلامی هرگز نمی‌تواند آزادی عقیده و بیان را بپذیرد، چرا که هر عقیده‌ای و ابراز آن به جز اسلام و آن هم باورهای فرقه شیعی، کفرالاحاد است و مستوجب مجازات. از همین روست که در جنب ممنوعیت آزادی عقیده و بیان به یک دستگاه عریض و طویل تقطیش و سانسور نیز نیاز دارد که هر نوشته، فیلم، نمایش و تمام آنچه را که به عرصه نوشتاری، گفتاری و تصویری مربوط می‌گردد، واری و کنترل کند. بر سر راه دسترسی به اینترنت موانع پلیسی متعددی را قرار دهد و با پخش پارازیت بر روی فرستنده‌های رادیو - تلویزیونی خارج از کنترل داخلی، یا جمع‌آوری آنتن‌ها مانع از آن گردد که مردم ایران برنامه‌های آن‌ها را بشنوند و ببینند. جمهوری اسلامی از آنجایی که مبلغ و مروج خرافات مذهبی‌ست، می‌باید مردم را در جهل و تاریکی نگهدارد؛ لذا نمی‌تواند با آزادی‌های سیاسی که در خدمت روشنگری و آگاهی مردم قرار دارد، سرسازش داشته باشد. سومین اصل اساسی «حقوق بشر» اسلامی دشمنی آشتی‌ناپذیر با آزادی‌های سیاسی است.

دولت دینی که بر مبنای اسارت و بندگی انسان، تبعیض و نابرابری و دشمنی با آزادی بنا شده است، بی‌رحم‌ترین و استبدادی‌ترین دولت کنونی جهان است. این دولت فقط با اختناق در همه جانبه‌ترین و سرکوب مردم در وحشیانه‌ترین شکل آن می‌تواند به حیات خود ادامه دهد. این دولت نمی‌تواند وجود احزاب و سازمان‌های سیاسی مخالف، مجزا و مستقل از تشکیلات دولتی را بپذیرد، چرا که چالشی برای تشکیلات خدا بر روی زمین و حتی سرنگونی آن محسوب می‌گردد. دولت دینی، نظامی‌ست که بر اتوریته و فرمانروایی یک فرد قرار گرفته، تمام تشکیلات دولتی و تشکل‌های نیمه دولتی تابع او هستند و عالی‌ترین مقامات و فرماندهان، مستقیم و غیرمستقیم انتصابی وی هستند. حتی در مواردی که ظاهرا نام انتخابات به آن داده می‌شود، نخست باید ارگان‌ها و نهادهای متعدد، سرسپردگی، تبعیت و فرمانبرداری کاندیداها را از دیکتاتور راس نظام تایید کنند. از آنجایی که در این نظم استبدادی نارضایتی گسترده‌ای در میان توده مردم وجود دارد، دولت دینی نیاز به انواع و اقسام ارگان‌های سرکوب و جاسوسی دارد تا بتواند هر تجلی نارضایتی را با شدت و قهرا درهم شکنند. سرکوب و کشتار مخالفین تحت حاکمیت دولت دینی اسلامی در ایران فقط مقایسه پذیر با رژیم فاشیستی هیتلر در آلمان است. در طول ۳۵ سالی که این رژیم در ایران حاکم است در صدها مورد، اعتراضات توده‌ای را به خاک

جنایاتی که «حقوق بشر اسلامی» نامیده می‌شوند

و خون کشیده و ده‌ها هزار تن از مخالفین را با هر عقیده مخالف ولو از نوع اسلامی آن با اتهامات محاربه با خدا و رسول خدا، ارتداد، مفسد فی الارض، باغی، سب النبی و غیره به جوخه اعدام سپرده، به دار کشیده و یا همچون سال ۶۷ با این سوال که مسلمان هستی یا نه؟ سازمانت را قبول داری یا نه؟ لاقلاً پنج هزار زندانی سیاسی را یکجا قتل‌عام کرده است. اعدام‌هایی که در سال‌های پس از آن نیز ادامه داشته است. قانون مجازات اسلامی، علناً نیز اعلام نموده است که مجازات‌های وحشیانه و ضد انسانی اسلامی، اعدام، به دار کشیدن، قطع دست راست و پای چپ، نفی بلد، در مورد محاربین (بخوان مخالفین جمهوری اسلامی) و اعدام برای «جرائم علیه امنیت داخلی و خارجی» در مخالفت با اساس جمهوری اسلامی، اعمال می‌شود. حبس مخالفین و شکنجه‌های وحشیانه‌ای که بر آن‌ها اعمال می‌شود، خود جزء دیگری از خشونت و سرکوب وحشیانه رژیم اسلامی علیه مخالفین است. بنابراین برقراری نظم استبدادی، اختناق و سرکوب بی رحمانه و وحشیانه چهارمین اصل اساسی «حقوق بشر» اسلامی است.

دولت دینی جمهوری اسلامی در نتیجه سیاست‌های ارتجاعی خود، فجایع اجتماعی گسترده‌ای را در ایران به بار آورده است. با گسترش بی سابقه فقر و بیکاری که نتیجه‌ی نظم سرمایه‌داری حاکم بر ایران و سیاست‌های جمهوری اسلامی‌اند و ایضا محدودیت‌ها و موانعی که رژیم، تحت عنوان مقررات اسلامی به مردم تحمیل کرده است، عوارض و بیماری‌های نظم کنونی به شدت گسترش یافته و تشدید شده‌اند.

جامعه ایران اکنون بزرگترین و بیشترین معتادان جهان را در خود جای داده است. سال به سال بر تعداد معتادان به مواد مخدر افزوده شده است. روشن است، کشوری که مقام نخست جهانی را در میان تمام کشورهای جهان به لحاظ تعداد معتادان به خود اختصاص داده است، باید شبکه گسترده‌ای برای توزیع این مواد و بازار پررونقی برای قاچاقچیان موادمخدر نیز شکل گرفته باشد.

علت این معضل جامعه ایران بیکاری، فقر، موانع و محدودیت‌های اسلامی رژیم بر سر راه تفریحات، شادی و مناسبات انسانی مردم با یکدیگر، اختناق و سلب آزادی‌هاست.

رواج گسترده تن فروشی، تکدی‌گری و کودکان خیابانی، ناامنی و رشد انواع و اقسام جنایات، پدیده‌های نوظهوری از نمونه زورگیری نیز همه ریشه در این گسترش روزافزون فقر، بیکاری، گرسنگی و تمام موانع و محدودیت‌های اسلامی دارد.

جمهوری اسلامی که پاسدار نظم سرمایه‌داری و عرصه حاکمیت خدا بر روی زمین است، نه فقط هیچ راه حلی برای این نابسامانی و فجایع اجتماعی ندارد، بلکه خود مسبب آن‌ها بوده و روز به روز دامنه و حیطه عمل آن‌ها را گسترش داده است. از آنجایی که این رژیم هیچ راه حل اجتماعی برای عواقب اجتماعی نظم سرمایه‌داری و دولت دینی ندارد و از آنجایی که

خود را مجری و پاسدار قوانین و مقررات اسلامی می‌داند، تمام وحشیگری‌های ضدانسانی دوران جاهلیت بشریت، عصر برده‌داری و دوران سیاه قرون وسطا را تحت عنوان مجازات‌های اسلامی برای مقابله با پدیده‌هایی که ریشه‌های عمیق اقتصادی و اجتماعی دارند و جرائم مرتبط با آن‌ها به کار گرفته است، تا گویا با توسل به احکام خدا و اسلام، شکنجه و کشتار، ایجاد رعب و وحشتی که اقتدار اسلام را نشان دهد، معضلات اجتماعی را حل کند، جرم و جنایت را از میان بردارد و سرانجام این که هزینه‌های دولت اسلامی را در مقابله با به اصطلاح جرائم کاهش دهد. بر کسی پوشیده نیست که هزاران اعدام، به دارکشیدن انسان‌ها در ملاء عام، سنگسار، قطع اعضای بدن انسان‌ها، شلاق و شکنجه‌های بسیار متنوع دستگاه‌های اطلاعاتی و پلیسی هیچ معضلی از معضلات اجتماعی جامعه ایران را حل نکرده و جرائم را کاهش نداده، بلکه افزایش داده است.

اساس مجازات‌های اسلامی بر شکنجه قرار گرفته است که نام‌های شرعی و عربی بر آن‌ها نهاده‌اند. دست به نقدترین مجازاتی که در قانون مجازات اسلامی رژیم به آن پرداخته شده، شکنجه با شلاق از درجات مختلف است که تقریباً در اکثر بندهای قانون مجازات اسلامی به آن اشاره شده است. این متداول‌ترین و در عین حال گویا ساده‌ترین نوع شکنجه در جمهوری اسلامی است. در مرحله بعد بریدن دست و پا، قطع چهار انگشت دست بر طبق ماده ۲۷۸، در مورد حد سرقت یا حتا در آوردن چشم، بریدن گوش و بینی‌ست که تا بریدن سر و اعدام در میحث قصاص ادامه می‌یابد.

سنگسار یکی دیگر از مجازات‌های ضد بشری اسلامی می‌باشد که از بس رسوا کننده است، جمهوری اسلامی در قانون مجازات اسلامی جدید خود تلاش کرده است، شکلی پوشیده و دو پهلو به آن بدهد.

تبصره ماده ۱۳۱ این قانون می‌گوید: «اگر مرد و زنی چند بار مرتکب زنا شوند، چنانچه مجازات اعدام یا رجم ثابت باشد، تنها اعدام یا رجم حسب مورد اجرا می‌شود.»

ماده ۲۲۵ این قانون نیز تصریح دارد که «حد زنا برای زانی محصن و زانیه محصنه رجم است. در صورت عدم امکان اجرای رجم با پیشنهاد دادگاه صادر کننده حکم قطعی و موافقت رئیس قوه قضائیه چنانچه جرم با بینه ثابت شده باشد، موجب اعدام زانی محصن و زانیه محصنه است.»

اعدام مورد دیگری‌ست که به وفور در مورد جرائم متعدد در این قانون تجویز شده است. اگر در سال گذشته نزدیک به ۵۰۰ تن در ایران اعدام شدند، اکنون در ۴ ماه نخست سال جاری حدود ۲۰۰ تن از مردم ایران با اتهامات مختلف، اعدام شده یا در ملاء عام به دار کشیده شده‌اند. معه‌ذا همانگونه که گفته شد، آمار و ارقام و تمام شواهد موجود نشان می‌دهد، به رغم تمام شیوه‌های ضد بشری و وحشیانه مجازات اسلامی، نه تنها بهبودی در حل معضلات اجتماعی جامعه ایران و کاهش جرائم رخ نداده، بلکه بالعکس در تمام موارد افزایش یافته است، تا جایی که هم اکنون میلیون‌ها پرونده در دستگاه قضایی در نوبت رسیدگی‌ست، تعداد زندانیان از دویست هزار نفر تجاوز کرده و به رغم افزایش اعدام‌ها در چند ماه اخیر صدها تن نیز هم اکنون با حکم اعدام در زندان‌های رژیم به سر می‌برند. به کارگیری مجازات‌های اسلامی نظیر شلاق، قطع اعضای بدن، قصاص، سنگسار، اعدام، به وضوح نشان می‌دهد که شکنجه و کشتار پنجمین اصل اساسی «حقوق بشر» اسلامی‌ست که رئیس دستگاه قضایی جمهوری اسلامی از آن به عنوان افتخارات اسلام، نام می‌برد.

تمام آنچه که سران جمهوری اسلامی و دستگاه مذهبی، از آن تحت عنوان «حقوق بشر اسلامی» نام می‌برند، چنانچه دیدیم چیزی جز جنایت علیه بشریت نیست. این ننگی بزرگ برای مردم یک کشور است که در قرن بیست و یکم، رژیم اسلامی بر آنها حاکم باشد که به دوران‌های تاریخی سپری شده برده‌داری و تاریکخانه قرون وسطا تعلق دارد و قوانین و مقررات آن دوران را بر مردم تحمیل کرده است. رژیم که بر جنایات ضد بشری نام حقوق بشر می‌نهد و مردم ایران را بردگان خود می‌انگارد. کسانی که از این رژیم دفاع کرده و می‌کنند و به ادامه حیات ننگین آن یاری رسانده‌اند، به جز گروه اندکی چیره خوار و نا آگاه، اساساً سرمایه‌داران و ثروتمندان هستند که در سایه این رژیم ضد بشری و خون آشام، طبقه کارگر را بی دغدغه، وحشیانه استثمار می‌کنند و از قیل آن، سود و سرمایه‌های هنگفتی انباشت می‌نمایند. جمهوری اسلامی برای توده‌های زحمتکش مردم جز فقر و فلاکت، بدبختی و سپه‌روزی، استبداد و اختناق و در یک کلام فاجعه، ارمغانی نداشته و نخواهد داشت. این ننگ بزرگ را باید از ایران جاروب کرد. این وظیفه‌ای بزرگ بر عهده کارگران و زحمتکشان ایران است که با سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار نظم شورایی که در آن انسان‌ها آزاد و برابرند، به این رژیم سر تا پا جنایت و فاجعه پایان دهند و شیوه‌های ضد انسانی مجازات را نیز براندازند.

**رژیم جمهوری اسلامی را باید با
یک اعتصاب عمومی سیاسی
و قیام مسلحانه برانداخت**

بعد از پیروزی انقلاب

بعد از انقلاب از طرفداران باتیستا که در کشتار و شکنجه مردم و انقلابیون دست داشتند و شناخته شده بودند و نتوانسته بودند فرار کنند، تعداد معدودی اعدام و بقیه هم به زندانهای طولی مدت محکوم شدند. بعد از انقلاب تئوری و تز خوزه مارتی یعنی استقلال، و عدالت اجتماعی و شخصیت خلق کوبا بعنوان هدف انقلاب مطرح میشود که بایستی با همکاری کارگران و کشاورزان و ائتلاف میانی جامعه تحقق پیدا کند. فیدل کاسترو فرماندهی نیروهای مسلح را بعهده میگیرد و خوزه میرو کاردونا قاضی دادگاه زمان حکومت باتیستا رئیس جمهور میشود و بعد از مدت کوتاهی بعثت گرایی که به آمریکا داشت، بر کنار میشود. کنگره سابق منحل میشود و طبق قانون جدید در فوریه ۱۹۵۹ تمرکز قدرت در دست قوه اجرایی قرار میگیرد. کمونهای شهر و روستایی بوجود می آید. دولت انقلابی بلافاصله زمینهای زمینداران بزرگ را تا ۴۰۰ هکتار محدود کرده و بقیه به نفع مردم مصادره شد. در مارس ۱۹۵۹ کرایه خانه ها ۵۰٪ کاهش داده شد و تلفن ملی اعلام شد. دستمزدهای مناسب برای کارگران تعیین شد کارخانه های نیشکر و توتون و غیره سرمایه داران آمریکایی مصادره گردید و بانکها و شرکتهایی که بالای ۲۵ نفر کارمند داشتند همه مصادره شد. سرمایه داران آمریکایی ۷۰ درصد صنعت نیشکر و ۹۵ درصد غلات کوبا را در دست داشتند. در عین حال دولت انقلابی شروع به روابط سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای بلوک شرق نمود.

در ۱۹۶۰ دولت انقلابی برای دفع حملات ضد انقلابی اقدام به تشکیل کمیته های دفاع از انقلاب (س.د.ر) در شهرها و روستاها مینماید که اعضایش باید بیش از ۱۴ سال سن داشته باشند و عضویت و فرزندانشان در آن داوطلبانه باشد. سال ۱۹۶۱ دولت مبارزه با بیسوادی را سازماندهی میکند و فرزندان کارگران و زحمتکشان و سایر ائتلاف جامعه که تا آنوقت بدلیل مادی نمی توانستند وارد مدارس و دانشگاه شوند توانستند بدون هیچ مشکلی به دانشگاه بروند. همچنین در عرصه فرهنگی هم تغییرات اساسی یا عبارتی دیگر فرهنگ انقلابی صورت میدهد.

در ضمن اتحادیه های کارگری و تشکیلات دانشجویی و چندین تشکل زنان نیز قبل از کمیته های دفاع از انقلاب بوجود آمده بود. یکسال پس از پیروزی انقلاب ژنرال آیزنهاور و رئیس جمهور وقت آمریکا دستور تحریم اقتصادی در زمینه بارزگانی و مالی علیه کوبا را صادر میکند. همچنین دارنهای کوبا را در آمریکا بلوکه میکند. سیا سازمان جاسوسی آمریکا تصمیم به کشتن فیدل کاسترو میگیرد که با شکست مواجه میشود. دولت آمریکا نظامیان فراری کوبانی را جهت ترور رهبران انقلاب آموزش داده و در عین حال آنها را برای سرنگونی دولت انقلابی کوبا سازماندهی میکند و شخص آیزنهاور نقشه حمله به کوبا را تنظیم میکند. بعد از آیزنهاور جان اف کندی رئیس جمهور میشود او طرح آیزنهاور در رابطه با کوبا را پیگیری کرده و حمله به کوبا را هدایت میکند. در ۱۵ آوریل ۱۹۶۱ هواپیماهای نظامی آمریکا مراکز نظامی مهم علیه کوبا و هوانا و سانتیاگو د کوبا را بمباران میکنند که با مقاومت انقلابیون مواجه میشوند و دو روز بعد در آوریل ۱۹۶۱ ضد انقلابیون فراری کوبانی که قبلا در گواتمالا توسط دولت آمریکا سازماندهی شده بودند با حمایت نیروی زمینی و دریایی و هوایی آمریکا به ساحل گیرون در خلیج خوکها حمله میکنند. هدف این بود که نیروی هوایی آمریکا اول فرودگاهها و هدفهای نظامی را بمباران و بعد نیروهای مزدور را در خاک کوبا پیاده کند. حمله با مقاومت انقلابیون و کشته شدن بسیاری از ضد انقلابیون دفع میشود. طبق اظهار فیدل کاسترو در کتاب فیدل و مذهب در آن موقع نیروی هوایی کوبا ۸ هواپیما داشت ولی ۷ خلیان البته ضد انقلابیون کوبا نی با حمایت مالی و تسلیحاتی آمریکا تا سال ۱۹۶۶ بطور مستقیم و پراکنده به خرابکاری و عملیات مسلحانه در کوبا ادامه دادند و هر بار هم شکست خوردند. یک روز بعد از دفع حمله ضد انقلابیون در خلیج خوکها، فیدل کاسترو کوبا را جمهوری سوسیالیستی اعلام میکند که برای رسیدن به جامعه کمونیستی تلاش خواهد کرد. در فوریه ۱۹۶۲ آمریکا کوبا را تحریم کامل میکند که تا امروز ۵۴ سال است که ادامه دارد. در ۱۹۹۲ تحریمها علیه کوبا در آمریکا بشکل قانون نوشته و تصویب شد. و در اکثر همان سال زیر فشار آمریکا، کشورهای آمریکای لاتین بغیر از مکزیک، کوبا را از سازمان کشورهای آمریکایی اخراج میکنند و تمام روابط دیپلماتیک شان را با کوبا قطع میکنند. همچنین دولت آمریکا مسافرت شهروندان را به کوبا ممنوع و غیرقانونی اعلام می نماید و تجارت کشورهای دیگر را با کوبا مشمول جریمه و ممنوع از تجارت با شرکتهای آمریکایی می نماید، که تا امروز هم به این اعمال غیر انسانی ادامه میدهد. با وجودیکه چندین بار تحریمها علیه کوبا در سازمان ملل، این نهاد بورژوازی امپریالیستها، از طرف همه کشورها محکوم شده است ولی اسرائیل و آمریکا تنها کشورهایی هستند که موافق تحریم کوبا میباشند. آمریکایی ها که به کوبا مسافرت میکنند، بخاطر اینکه مشکلی پیدا نکنند، از طریق مکزیک و کانادا اقدام میکنند و اگر رفتنشان لو برود باید هزاران دلار جریمه نقدی بپردازند و تا ده سال با زندان مواجه میشوند. که تا امروز هم این رویه دولت آمریکا ادامه دارد. ولی دولت کوبا بخاطر اینکه برای هیچ کسی مشکلی پیش نیاید مهر ورود و خروج به پاسپورت کسی نمیزند، بلکه به علاقه مندان سفر به کوبا، ویزای کارتی مخصوص ارائه میدهد و مهر ورود و خروج را در روی همان کارت قید میکند. علاوه بر این دولت آمریکا به رهبری کندی تلاش نمود که به بهانه استقرار موشکهای اتمی شوروی در

مسائل مطرح شده در این ستون نظر شخصی نویسنده محسوب می گردد. هر مقاله ای که برای درج در این ستون ارسال می گردد، حداکثر می تواند ۲۰۰۰ کلمه یا دو صفحه نشریه کار باشد.

کوبا، مستقیماً با ارتش خود به کوبا حمله کند، ولی دولت وقت شوروی به آمریکا پیشنهاد میدهد که اگر آمریکا، موشکهای اتمیش را که در ترکیه مستقر است، برچیند، شوروی هم حاضر به برچیدن موشکهایش از کوبا است و در ضمن دولت آمریکا باید متعهد بشود که به کوبا حمله نکند. این پیشنهادها مورد قبول دولت آمریکا قرار میگیرد و مسئله حمله نظامی به کوبا منتفی میگردد. از سال ۱۹۶۲ جیره بندی مواد غذایی شروع می شود که تا امروز ادامه دارد. در سال ۱۹۶۳ زمینهای زمینداران به ۶۷ هکتار محدود میشود و بقیه به مالکیت دولت در می آید. دولت برای بالا بردن درآمد مردم و تمرکز اقتصادی، پیشنهاد کار داوطلبانه را می نماید و همچنین دولت تصمیم میگیرد که پول را هم بردارد که بعداً از این کار منصرف میشود. هدف دولت از این اقدامات این بود که بجای وارد کردن کالا از خارج، خودشان در داخل تولید کنند که هم وابسته نباشند و هم از خروج ارز جلوگیری نمایند. سپس دولت شرکتهای تعاونی تولید و توزیع روستاها و شهرها را ایجاد کرد و اکثر کشاورزان کوچک، داوطلبانه، خودشان را در این شرکتهای تعاونی ادغام کردند و کشت به شکل اشتراکی درآمد. ولی زمینداران متوسط از دادن تولیدات کشاورزی و دامپروری به دولت خودداری کرده و شروع به تحریک روستائیان علیه دولت نمودند که دولت تصمیم به محدود کردن زمینهای آنها گرفت. بر داخل دولت در مورد مدل اقتصادی دو نظریه وجود داشت. یک نظریه که چه گوارا نمایندگی میکرد این بود که دولت بایستی چون اول کار است، مستقیماً بودجه شرکتهای دولتی را در بودجه در نظر بگیرد و یک دستمزد ثابت حتی بدون توجه به بازدهی کار تعیین بشود تا به کارگران و زحمتکشان فشار نیاید و هم اینکه اینکار برای آنها یک تضمین است و در نتیجه، کار و تولید آگاهانه آنها بازدهی بیشتری خواهد داشت. نظریه دوم از آن بسیاری از اقتصاددانان بود که مدل شوروی را مطرح میکردند، تا میگویند، تا خدمتی ارائه نشده باشد، دستمزدی هم داده نشود و نظر چه گوارا را انحرافی می دانستند. اینها توجه ای به موقعیت و شرایط کوبا، که در اوایل انقلاب بود و همچنین تفاوتش با شوروی سابق و اصلاً طرح آنها در کوبا عملی نبود، نمی کردند. نظر چه گوارا این بود که چون در اوایل انقلاب هستیم، باید با بسیج عمومی داوطلبانه، تولید، آگاهانه صورت بگیرد تا خود مردم از انقلابشان دفاع نمایند و سرنوشتشان را خودشان در دستشان بگیرند، و تا دخالت مردم در سیاست و اقتصاد نباشد، انقلاب با شکست مواجه می شود. سوسیالیسم بدون مشارکت فعال توده ها تحقق نمی یابد. نظریه چه گوارا با اکثریت آرا پیروز میشود. چه گوارا چند سال وزیر اقتصاد و بعد رئیس بانک مرکزی کوبا بود. نظریات اقتصادی چه گوارا تا سال ۱۹۷۰ با موفقیت اجرا میشود.

ارنستو گوارا در سال ۱۹۲۸ در آرژانتین بدنیا آمد و بعد از اتمام دبیرستان، در رشته پزشکی ادامه تحصیل داد و مدرک دکترایش را گرفت و مدتی به کار طبابت مشغول میشود. او مارکسیسم، لنینیسم را مطالعه کرده بود و استعداد فوق العاده ای در نظریه پردازی داشت و دارای عقاید عمیق کارگری و خصوصیات استثنائی انسانی داشت و توانست با چند تن از رفقایش گروهی را تشکیل دهد. بعد برای کمک به جذامیان آمازون، به آنجا رفته و در یک بیمارستان جذامی ها مشغول کار میشود و بعد از مدتی با چند تن از رفقایش به گواتمالا میرود و در آنجا از نزدیک شاهد دخالت و جنایت دولت آمریکا در براندازی حکومت آریباز میشود و بعد با گروهش به مکزیک میآید و در آنجا با گروههای سیاسی تبعیدی کوبانی آشنا میشود. که با آمدن فیدل کاسترو به مکزیک و آشنائی با چه گوارا و همکاری مشترک بین همه گروهها، نقشه و برنامه سرنگونی حکومت باتیستا را طرح و سازماندهی میکنند. آرژانتینیها همدیگر را چه صدا میکنند ولی گوارا چون خصوصیات انسانی، فداکاری، شخصیت و قابلیت سیاسی فوق العاده ای داشت و در کوتاه مدت معروف شد، چه، نام مستعارش شد. او نویسنده بود و آموزش جنگهای چریکی را دیده بود و با وجودیکه اسم داشت، از قدرت بدنی عالی برخوردار بود و انسانی منضبط و اهل عمل، مقاوم و از قدرت رهبری بالائی برخوردار بود و احترام و نفوذ بسیاری در میان رفقایش داشت. او بخاطر انجام وظائف انترناسیونالیستی در سال ۱۹۶۵ از تمام مسئولیتهای خود کناره گیری کرده و با تعدادی از رفقایش برای کمک به مبارزین کنگونی به آنجا میروند. پس از مرگ لومومبا با یک گروه انترناسیونالیست کوبانی همراه طرفداران لومومبا به مبارزه ادامه میدهد و بعد از چند ماه از آنجا به تانزانیا میروند و بعد از چند ماه مبارزه در آنجا دوباره به کوبا میآید و سپس با چند تن از مبارزین سیبریا مانیسترا به بولیوی میروند. چه گوارا بر این نظر بود که برای کوتاه کردن دست امپریالیسم در کشورهای آمریکای لاتین باید دولتهای دست نشانده آمریکایی را سرنگون کرد که با اینکار حتی حلقه محاصره کوبا هم کوچکتر میشود. چه گوارا در سال ۱۹۶۷ در بولیوی در حین درگیری مجروح و دستگیر میشود و بعد توسط مزدوران ارتش بولیوی و با نظارت مأموران سیا وحشیانه اعدام میشود. چه گوارا سمبل مبارزه، استقامت، فداکاری، نعدوستی و صداقت برای هر مبارزی است و همین خصوصیات با قابلیت سیاسی و عظمت اخلاقی فوق العاده او، از او چهره برجسته بین المللی میسازد. یکی دیگر از فرماندهان و رهبران انقلاب کوبا کامیلو مینوس میباشند، کامیلو با وجود سن جوانش یک متفکر سیاسی و شخصیت برجسته کوبانی است که گروه چریکی خود را علیه حکومت باتیستا تشکیل داد و بعد به گروه فیدل کاسترو ملحق شد، او در اکتبر ۱۹۵۹ یعنی ده ماه بعد از انقلاب که عازم ماموریت از کاماگونه به هوانا بود بر اثر سقوط هواپیما میمیرد. کامیلو موقع مرگش ۲۷ سال داشت. در سال ۱۹۶۵، اتحادیه سازمانهای انقلابی که متشکل از جنبش ۲۶ ژوئیه و سازمان فرماندهی انقلابی که از میان دانشجویان برخاسته بود و خوزه آنتونیو چه واریا از

میگرد. دولت آمریکا سعی میکند از موقعیت استفاده کرده و از طریق رادیو و تلویزیون و کوبانی های فراری در فلوریدا، مدار را برای سرنگونی حکومت کوبا تحریک بکند. دولت کوبا مجبور میشود، داشتن دلار آمریکا را که تا آنوقت محدود بود آزاد سازد. در سال ۱۹۹۵ کرایه دادن خانه توسط شهروندان به توریستها به شرط پرداخت مالیات به دولت آزاد شد. تا امروز هم شهروندان کوبانی فقط اجازه دارند یک خانه داشته باشند، حالا چند طبقه، فرقی نمیکند و بعضی از کوبانی ها، یک قسمت از خانه شان یا یک طبقه از خانه شان را به توریست ها کرایه میدهند. برای جذب توریست، روی مراکز توریستی سرمایه گذاری میشود و هتلها و رستورانها و فروشگاههای زیادی در جزایر و ارادرو، ترینیداد، کایا لارگو، کایا کوکو، یا شهرهای سانتاکلارا و سانتیاگو د کویا، ایجاد میشوند. که تا امروز توانسته سالیانه نزدیک به ۳ میلیون توریست را در خود جای بدهد. قوانین دادن ویزا و کنترل ورود و خروج توریستها هم آسانتر میشود. به کشاورزان خرده پا دوباره اجازه داده میشود که محصولاتشان را در بازار آزاد بفروشند، بدون اینکه مالیات بدهند ولی از همه امکانات آموزشی و فرهنگی و پزشکی برخوردارند. خرید و فروش خانه های دولتی و شخصی البته فقط یک عدد آزاد شد. همین مسئله باعث شد بعضی از مهاجرین کوبانی، بعد از سالها به کوبا بیایند و خانه بخرند. و یا به افراد خانواده و یا فامیلشان پول میفرستند که خانه بخرند. به کوبانی های مهاجر که تا قبل از بحران با محدودیت حواله پول به خویشاوندانشان مواجه بودند محدودیتها برداشته میشود. اجناس ارثالی به کوبا تا سه کیلو بدون گمرک و عوارضی آزاد میشود و بیش از سه کیلو باایست ۷ کیلویی ۷ دلار گمرک داده شود. دولت قانونی به تصویب میرساند که کسانیکه نمی خواهند دانشگاه بروند، باید یک سال خدمت سربازی انجام بدهند. دولت کنار پول ملی پزو، بخاطر توریستها پول دوم ملی پزو که کوک اطلاق میکنند و ارزش یک کوک برابر با ۲۵ پزو یا یک دلار و ۱۵ سنت آمریکا میباشد، بوجود میآورد. ولی بعدها دو نوع پول ملی برای خود کوبانی ها بعنوان حقوق پرداخت میگردد. دولت در کنار ایجاد پول جدید، فروشگاههای ایجاد میکند، که فقط با کوک یعنی پول جدید میشود خرید کرد، که قیمت اجناس برای کوبانی ها خیلی گران است. ولی کوبانی ها با دفترچه های جیره بندی بیشتر از فروشگاههای شرکت تعاونی توزیع که ۲۰ برابر ارزانتر از مغازه های جدید است خرید میکنند. و مجبورند خیلی از وقتشان را در صفهای طولانی تلف کنند. به سرمایه گذاران خارجی اجازه داده میشود که در بعضی از رشته ها در کوبا فعالیت اقتصادی بکنند. دولت وارد کردن ماشین سواری را محدود میکند و در عوض اقدام به خرید اتوبوس از کره جنوبی و چین نمود که بیشتر در مراکز توریستی مورد استفاده قرار میگردد. دولت کوبا تا سال ۲۰۰۰ با این اقدامات مخصوصا "صنعت توریست و همچنین با روی کار آمدن هوگو چاوز در سال ۱۹۹۸ و ونزولا از بزرگترین بحران اقتصادی در تاریخ کوبا که حد اقل ۷۰ درصد اقتصادش را زیر ضرب برده بود و دولت را به بن بست رسانده بود، تا حدود زیادی توانست موقتاً بحران را تخفیف دهد. ولی اثرات مخرب این بحران تا امروز همچنان در اقتصاد، سیاست، اجتماع و فرهنگ و آموزش و پرورش و بهداشت هویدا است. هر بار که دولت کوبا با بحران مواجه میشود، با وجودیکه مردم کوبا در برابر بحرانها و مشکلات فداکاری و تحمل و از خود گذشتگی زیادی خرج میدهند ولی حکومت کوبا به بهانه تحریکات آمریکا رویه کنترلی بیشتر شهروندان در جامعه را در پیش میگیرد و همین مسئله باعث نا اُمیدی و نارضایتی مردم از حکومت و بی تفاوتی شدن و فاصله گرفتن از حکومت میگردد و همین رویه دولت کوبا تا امروز هم ادامه دارد. در دسامبر ۲۰۰۱ در سومین کنفرانس بین ۸ کشور آمریکای لاتین طبق پیشنهاد هوگو چاوز یک اتحادیه سیاسی و اقتصادی در مقابله با تلاشهای دولت آمریکا، که می خواست با دولتهای آمریکای مرکزی و جنوبی قرارداد منطقه ای آزاد تجاری ایجاد کند، اتحادیه بولیواری برای خلقهای آمریکای لاتین تأسیس شد. و به پیروی از این اتحادیه در ۱۴ دسامبر ۲۰۰۴ طبق قراردادی که بین کوبا و ونزولا بسته میشود ونزولا توافق میکند که در ازای نفت مجانی که به کوبا صادر میکند، کوبا به به اعزام پزشک مجانی به ونزولا اقدام کند. که تا امروز هم این توافق اجرا میشود. در عین حال روابط دو کشور در زمینه های نظامی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی گسترش پیدا میکند و بغیر از پزشک، کوبا معلم هم به ونزولا میفرستد که تا امروز هم ادامه دارد. در جولای سال ۲۰۰۶ فیدل کاسترو بعلت بیماری از قدرت کناره گیری میکند و موقتاً حزب جایش را پر میکند و در سال ۲۰۰۸ برادرش رائول که فرمانده ستاد نیروهای مسلح بود به ریاست دولت انتخاب میشود و در اولین نقطش خواستار رفرمهای اقتصادی میشود و در عین حال از کوشش اش برای تحقق سوسیالیسم سخن میراند. در سال ۲۰۰۹ دایر کردن مغازه، کافه، تریا، کیوسک و رستوران تا ۱۸ صندلی و فروش تاکسیهای قدیمی دولتی به افراد در ازای پرداخت ۵ تا ۱۵ درصد مالیات بر درآمد به دولت آزاد میشود. به افراد شاغل غیرنظامی اجازه داده میشود که میتوانند اوقات فراغت خود را خصوصی کار کنند، بدون اینکه به دولت مالیات بدهند. در محلات، محلهای برای فروش محصولات کشاورزی توسط کشاورزان مستقل و یا فروش کارهای دستی و هنری دایر شد. با این اقدامات انحرافی دولت، عوض اینکه حکومت قدرت خرید مردم را بالا ببرد تا انگیزه برای کار جمعی ایجاد کند، قشر وسیعی از خرده بورژوازی در کوبا را رشد میدهد که حاضر به کار جمعی نیستند و نخواهند شد و در آینده مسئله سازترین پدیده در اقتصاد و سیاست کوبا خواهند شد. در سال ۲۰۱۰ مسافرت کوبانی ها بغیر از پزشکان و مهندسی و متخصصین به خارج از کشور آزاد میشود ولی در نوامبر ۲۰۱۲ این محدودیت برای پزشکان و مهندسی و متخصصین هم برداشته میشود و فقط کسانیکه تازه فارغ التحصیل میشوند، میتوانند بعد از یکسال ارانه خدمت از کشور خارج شوند. در فوریه ۲۰۱۳ رائول کاسترو دوباره به ریاست دولت انتخاب شد

بهرنگ- ادامه دارد

رهبران اولیه اش بود و همچنین حزب سوسیالیست انقلابی، به حزب کمونیست تغییر نام داد. تا سال ۱۹۷۰، ۸۵٪ کوبانی ها و حتی کسانیکه مستاجر بودند، بعداً به آنها اعلام شد که بخاطر اجاره بهائی که پرداخته اند، میتوانند مالک خانه هایشان شوند و این اولین قانون اصلاح مندی در کوبا بود. تلفن و وسایل حمل و نقل عمومی مجانی میشوند. تا قبل از انقلاب که در کوبا مهدکودکی وجود نداشت، مهدکودک و همچنین مدرسه و جاده، بیمارستانها، کلینیک ها و دیگر مراکز بهداشتی در مناطق کوهستانی و روستایی ساخته میشود. دانش آموزان و دانشجویان از آموزش رایگان، اتاق، خورد و خوراک، کتاب، لباس، و مراقبتهای پزشکی، برخوردار میشوند. و مدارس ویژه برای دانش آموزان ناشنوا، لال یا نابینا بوجود میآید. برای سالمندان خانه های سالمندان ساخته میشود. دانشگاههای ورزشی و ایجاد مراکز تفریحی در کنار دریا یکی دیگر از اقداماتی است که دولت انقلابی انجام میدهد. تمام تبعیضات نژادی از بین برده میشود. ستم جنسی از بین برده شد و زنان با مردان در برابر کار مساوی، از حق مساوی برخوردار میشوند. ستم جنین آزاد شد، قانون حمایت از خانواده و کودک و سالمندان و همچنین حق کار حق آموزش، بهداشت، فرهنگ برای همه به تصویب میرسد. دین و مذهب ممنوع نشد و کلیساها را آزاد گذاشتند ولی دولت هیچ حمایت مالی از کلیساها نمیکند. کازینوها و کلوبهای تن فروشی بسته میشوند و تبدیل به هتل یا مراکز دولتی میشوند. ورود مواد مخدر به کشور ممنوع اعلام میشود و با ایجاد مراکز پزشکی و آموزشی برای معتادان، مسئله اعتیاد را در جامعه حل میکنند. همچنین تولید نیشکر به ۷ میلیون تن میرسد. در سال ۱۹۷۲ کوبا عضو شورای همیاری اقتصادی که سازمان اقتصادی بلوک شرق بود، شد، که در ازای صدور شکر به بلوک شرق، نفت و وسایل دیگر دریافت میکرد. در سال ۱۹۷۳ کوبا به مصر و سوریه در جنگ علیه اسرائیل کمک میکند. در سال ۱۹۷۵ کوبا برای حمایت از آنگولا علیه نژادپرستان یونیتا که از طرف آفریقای جنوبی و آمریکا حمایت میشدند، نیرو میفرستد، که باعث شکست نژادپرستان و عقب نشینی آنان گردید و در عین حال نامیبیا هم به استقلال دست مییابد و دولت نژادپرست آفریقای جنوبی هم مجبور به مذاکره میشود. نیروهای کوبانی تا سال ۱۹۸۸ در آنگولا حضور داشتند. کوبا در سال ۱۹۷۸ از اتیوپی در جنگ علیه سومالی حمایت میکند و همچنین از انقلابیون موزامبیکی و گینه بیسائو در آمریکای لاتین هم همچنین از انقلابیون ساندنیزست نیکاراگوئی و در السالوادور از انقلابیون جبهه فاریبوند مارتی و زاپاتیستها در مکزیک و از سازمان مین در شیلی حمایت میکند. در ۱۹۷۶ قانون اساسی جدید به تصویب میرسد، طبق قانون اساسی جدید، اکثر مهمترین ادارات دولتی، دست حزب می افتد و حزب قدرت بیشتری پیدا میکند. فیدل کاسترو هم رهبر حزب است و هم رئیس دولت و هم حکومت. با این قانون در واقع آغاز تسلط رویونیستها نه تنها در حزب است بلکه در تمام ساختار سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه شروع میشود و بوروکراتهای برجسته حزبی به سیاستهای انحرافیشان خصوصاً به دنباله روی کورکورانه از سیاستهای شوروی سابق سرعت بیشتری میدهند. در اوائل دهه هشتاد با پائین آمدن قیمت شکر، کوبا با بحران اقتصادی مواجه میشود. در نتیجه بحران، بالای هزاران نفر به آمریکا مهاجرت میکنند. کوبا مجبور به گرفتن وام از شوروی سابق شد، که همین مسئله وابستگی کوبا را به شوروی بیشتر میکرد. هر چند شرکتهای تعاونی تولید و توزیع نقش بسزایی در ملایم کردن بحران داشتند ولی بحران، اثرات منفی در قسمت آموزش و بهداشت گذاشت و باعث پائین آمدن کیفیت آموزش در دوره دبستان و دبیرستان شد، چون با کمبود بودجه مواجه شده بودند. البته این بحران فقط مخصوص کوبا نبود، بلکه تمام کشورهای بلوک شرق را شامل میشد. در واقع سیاستهای بغایت غلط و انحرافی بوروکراتهای حزبی حاکم در کشورهای بلوک شرق که به دنباله روی از سیاستهای اقتصادی شوروی بودند، این را بوجود آورده بود که کوبا هم خارج از این محدوده دنباله روی نبود. در سال ۱۹۸۰ به کشاورزانی که عضو تعاونی ها نبودند اجازه داده میشود محصولات کشاورزی و دامی خود را در بازار آزاد با قیمت بالا بفروشند، ولی بخاطر مشکل حمل و نقل و سوء استفاده افراد بازاری و قیمتتهای انحصاری برای محصولات، دولت مجبور میشود در ۱۸۸۶ بازار آزاد کشاورزی خصوصی را ببندد. کوبا بدون توجه به سرمایه گذاری و فعالیت در رشته های دیگر اقتصادی، بیشترین تمرکز اقتصادی را برای صنعت نیشکر قرار داده بود.

در اواسط دهه ۸۰ زمانی که گورباچف نظرات بورژوازی اش را در پروستریکا مطرح نمود، دولت کوبا علیه اش موضعگیری کرد و نظریات گورباچف را به درستی برگشت به سرمایه داری خواند و دولت کوبا و خود فیدل کاسترو از طریق رادیو و تلویزیون و روزنامه ها شروع به اعتراف و انتقاد از اشتباهات و انحرافات و دنباله رویشان از سیاستهای انحرافی اقتصادی و سیاسی شوروی کردند. و در سال ۱۹۸۸ دولت شوروی را قطعاً مورد انتقاد قرار میدهند. بعد از طرح پروستریکا، شوروی گام به گام از کمکهای اقتصادی به کوبا را کم میکند. بعد از فروپاشی شوروی و بلوک شرق در سال ۱۹۸۹، کوبا با یک بحران اقتصادی عظیمی روبه رو میشود بخاطر اینکه ۸۵ درصد تجارت خارجی کوبا با بلوک شرق بود. دو سوم نفت وارداتی شوروی به کوبا قطع میگردد. در نتیجه کوبا با یک بحران عظیم انرژی مواجه میشود. تولید شکر از ۸ میلیون تن به ۳.۵ میلیون تن در سال ۱۹۹۵ رسید. مسئله حمل و نقل بدلیل کمبود بنزین با مشکل روبرو شد. به مأموران دولتی که از ماشینهای دولتی مثل پلیس و ارتش و غیره برای مأموریت دولتی استفاده میکردند، دستور داده میشود که در جایجایی مردم هم کمک بکنند. از سال ۱۹۹۳ تا اواخر ۱۹۹۵ کوبانی ها بدلیل کمبود انرژی در تمام روز ۶ ساعت برق داشتند. سیستم بهداشتی با کمبود دارو و وسایل پزشکی مواجه میشود. مواد غذایی در مغازه ها به حداقل خود میرسد شیر برای نوزادان به اندازه کافی وجود ندارد. تولید ناخالص ملی ۵۰ درصد سقوط میکند. در سال ۱۹۹۴ مسئله کمبود مواد غذایی باعث ناآرامی و مهاجرت هزاران کوبانی

گنجاندن حزب الله در لیست تروریستی و عواقب آن برای جمهوری اسلامی

جهت حفظ امنیت نیروهایشان در لبنان، مخالف قرار گرفتن نام حزب الله در لیست سیاه تروریستی بوده و هستند. لذا، از آنجاییکه تصویب این طرح نیازمند نظر موافق همه کشورهای عضو اتحادیه اروپا بود، به دلیل مخالفت برخی از کشورها از جمله اتریش، چک و ایتالیا به تصویب نرسید. در فاصله ماه‌های گذشته، فشار آمریکا و اسرائیل و نیز حضور نظامی اعضای حزب الله لبنان در کنار ارتش سوریه و جنگیدن آنان با نیروهای مخالف دولت بشار اسد در شهر القصیر و نیز تعدیل این طرح در محدود کردن آن به گنجاندن فقط شاخه نظامی حزب الله در لیست تروریستی، عوامل تاثیرگذار دیگری جهت تسریع و توافق همگانی کشورهای عضو اتحادیه اروپا در نشست ۲۲ ژوئیه ۲۰۱۳ بروکسل شد. نشستی که در آن، با رای ۲۸ کشور اتحادیه اروپا، شاخه نظامی حزب الله لبنان در فهرست گروه‌های تروریستی قرار گرفت.

آنچه مسلم است مصوبه اتحادیه اروپا در نشست بروکسل، صرفاً در تونل گنجاندن شاخه نظامی حزب الله لبنان در فهرست گروه‌های تروریستی محدود نخواهد ماند. دو بخش نظامی و سیاسی حزب الله لبنان بسیار در هم تنیده است و تفکیک این دو بخش صرفاً امری صوری و ظاهری است.

بر کسی پوشیده نیست که شاخه نظامی حزب الله در خدمت اهداف بخش سیاسی آن است و نمی‌تواند به عنوان یک بخش مستقل و بی‌ارتباط با اهداف شاخه سیاسی حزب الله لبنان عمل کند. در واقع، محدود کردن شاخه نظامی حزب الله در لیست تروریستی نشست بروکسل، صرفاً جهت رسیدن به یک توافق همگانی در این مقطع زمانی بوده است. چنانکه دیدیم، پیش و پس از تصویب این مصوبه، تعدادی از کشورهای اروپایی از جمله هلند و انگلیس به همراه آمریکا، کانادا و استرالیا به صورت مستقل و جدا از اتحادیه اروپا، کل موجودیت حزب الله لبنان را در لیست سیاه تروریستی خود قرار داده‌اند.

عواقب سیاسی مصوبه اخیر اتحادیه اروپا یعنی قرار گرفتن شاخه نظامی حزب الله لبنان در فهرست گروه‌های تروریستی، صرفاً در محدوده حزب الله لبنان خلاصه نمی‌شود. نتایج اولیه این مصوبه، تاثیر آن بر روند جهت‌گیری آمریکا و اتحادیه اروپا در مناسبات درون سوریه و تغییر توازن قوا به نفع نیروهای مخالف دولت بشار اسد خواهد بود. به عبارت دیگر، این اقدام کشورهای عضو اتحادیه اروپا می‌تواند زمینه دخالت‌های نظامی آمریکا و اتحادیه اروپا را در سوریه افزایش دهد. با گنجاندن شاخه نظامی حزب الله لبنان در فهرست تروریستی، از این پس دخالت‌های نظامی آمریکا و اتحادیه اروپا تحت پوشش مبارزه با نیروهای تروریست حزب الله، توجیه مناسب‌تری خواهد یافت.

علاوه بر این، عواقب سیاسی این اقدام اتحادیه اروپا، مستقیم و غیر مستقیم متوجه رژیم جمهوری اسلامی نیز هست. بر کسی پوشیده نیست که حزب الله لبنان ساخته و پرداخته

جمهوری اسلامی است. بسیاری از فرماندهان و نیروهای سپاه قدس-شاخه برون مرزی سپاه پاسداران ایران- همکاری عملیاتی نزدیکی با حزب الله لبنان دارند. جمهوری اسلامی اصلی ترین حامی حزب الله است. این حزب، بدون حمایت مالی و ارسال تجهیزات نظامی و تسلیحاتی جمهوری اسلامی، هرگز قادر به ادامه حیات موثر در لبنان نیست. لذا، با توجه به چنین فاکتورهایی از درهم آمیختگی حزب الله لبنان و جمهوری اسلامی، باید به این نکته توجه داشت که با قرار گرفتن حزب الله در فهرست تروریستی، عملاً زمینه‌های فشار بیشتر به سپاه پاسداران و به طور اخص شاخه برون مرزی آن - سپاه قدس- آغاز شده است.

با تصویب این مصوبه، علاوه بر جلوگیری از تحرکات نظامی حزب الله، هر گونه حمایت مالی، نظامی و تسلیحاتی به حزب الله لبنان به منزله حمایت از یک نیروی تروریستی تلقی می‌شود. از این منظر، حمایت‌های بی دریغ نظامی و تسلیحاتی جمهوری اسلامی به حزب الله لبنان نیز، تحت عنوان کمک به یک نیروی تروریستی با واکنش شدیدتر آمریکا و کشورهای عضو اتحادیه اروپا مواجه خواهد شد.

واکنش شدیدالحن صالحی وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی در تقبیح این اقدام اتحادیه اروپا و نیز اظهارات علی لاریجانی رئیس مجلس ارتجاع رژیم که قرار دادن شاخه نظامی حزب الله لبنان را "یک اقدام شنیع سیاسی و صرفاً دنباله روی رعیت گونه اروپا از آمریکا" اعلام کرد، نشان دهنده عمق نگرانی مسئولان جمهوری اسلامی از عواقب سیاسی این اقدام اتحادیه اروپا است.

واکنش سریع و تند مقامات جمهوری اسلامی به این مصوبه اتحادیه اروپا، صرفاً نشان دهنده نگرانی مقامات این رژیم در مورد حزب الله و قرار گرفتن شاخه نظامی این حزب در لیست تروریستی خلاصه نمی‌شود. نگرانی جمهوری اسلامی ناشی از نتایج

بعدی و تبعات سیاسی این اقدام اتحادیه اروپا است. تردیدی نیست که حاکمان اسلامی به عنوان حامیان اصلی سوریه و حزب الله لبنان بر این امر به خوبی واقف هستند که ورود حزب الله در مجموعه لیست گروه‌های تروریستی می‌تواند مقدمه‌ای برای فشار بیشتر بر دولت بشار باشد. و از آنجایی که سرنوشت جمهوری اسلامی به نوعی با موقعیت سوریه و حزب الله لبنان گره خورده است، لذا هر گونه محدودیت و اعمال فشار بیشتر به دولت بشار اسد و حزب الله، به معنای محاصره بیشتر جمهوری اسلامی نیز هست.

مرگ غم انگیز پناهجویان، قصه تلخی که همچنان ادامه دارد

روز سه شنبه دوم مرداد خبرگزاری‌ها از غرق شدن یک قایق حامل پناهجویان در ساحل اندونزی خبر دادند. طبق گزارش خبرگزاری‌ها، امدادسازان در اندونزی موفق شده‌اند جان ۱۹۰ مسافر قایق حامل پناهجویان را که در سواحل این کشور غرق شد، نجات دهند. بیش از ۲۰۰ نفر در این قایق حضور داشتند که بیشتر آنها ایرانی و سریلانکایی بودند که از راه جاوه اندونزی عازم استرالیا بودند. طبق گزارش‌های منتشر شده تا کنون مرگ ۹ نفر تایید شده که ۲ تن از آنان کودک بوده‌اند.

این اولین بار نیست که پناهجویان ایرانی و غیر ایرانی به چنین سرنوشت غم‌انگیزی دچار می‌شوند. پیش از این نیز، یک قایق دیگر حامل پناهجویان در شامگاه ۲۱ تیر ۹۲ در جزایر کریسمس واقع در جنوب شرق آسیا گرفتار تلاطم توفان شد و به قعر دریا فرو رفت. در این قایق نیز که حامل ۹۷ پناهجو بود، یک کودک کشته و ۸ نفر دیگر مفقود شدند.

در تابستان ۹۱ نیز، قایق دیگری همراه با ۱۵۰ پناهجو در آب‌های اندونزی غرق شد که در آن حادثه

هم نزدیک به ۱۰۰ نفر جان خود را از دست دادند. در آذر ماه سال ۱۳۹۰، قایق دیگری در همین مسیر همراه با ۲۰۰ پناهجو به قعر دریا فرو رفت. و این ماجرا همچنان برای مردمی که جان‌شان در سایه نظام‌های مستبد به لب رسیده است، تکرار می‌شود. مردمی که خطرات مرگبار مهاجرت را به جان می‌خرند به این امید که با رسیدن به یک مقصد امن از فلاکت بودن در جمهوری اسلامی و دیگر نظام‌های همانند این رژیم‌های رهایی یابند.

خروج از جهنم جمهوری اسلامی که از سال ۶۰ در قالب گزینش تبعید اجباری توسط هزاران و ده‌ها هزار تن از اعضا، کادرها و فعالین سازمان‌های انقلابی، مبارز و کمونیست آنهم جهت رهایی از زندان، شکنجه و اعدام آغاز شد و تا به امروز نیز به صورت تعدیل یافته همچنان ادامه دارد، در دهه‌های بعد و به طور اخص طی سال‌های اخیر به صورت مهاجرت گسترده و بعضاً خانوادگی، گذرگاه نجاتی برای بسیاری از جوانان و دیگر اقشار مردم ایران شده است. گذرگاهی برای فرار از فلاکت جمهوری اسلامی.

اگر در سال‌های نخست دهه ۶۰ تبعید و گریز از کشور صرفاً در محدوده معینی از جامعه آنهم برای فعالین سیاسی، کادرها و اعضای سازمان‌های انقلابی و کمونیست کاربرد داشت، در تداوم حاکمیت جمهوری اسلامی، با تشدید سرکوب و گسترش اختناق در همه سطوح جامعه و نیز افزایش فقر، بیکاری و ناامنی در کشور، اینبار واژه مهاجرت در گستره‌ای وسیع‌تر با زندگی و سرنوشت بسیاری از جوانان و حتی خانواده‌های معمولی در آمیخته است. تا جاییکه بسیاری از جوانان و بعضاً خانواده‌ها، سرنوشت خود و کودکان‌شان را به دست قاچاقچیان می‌سپارند به امید آنکه با خروج از جهنمی به نام جمهوری اسلامی به سرزمین‌های امن برسند. کشورهایی در آن سوی آب‌های جهان و مهاجرت در میان امواج پر تلاطم دریا. آنهم با قایق‌هایی نه چندان مطمئن که اغلب به مواجهه با طوفان‌های سهمگین تاب مقاومت نداشته و هر بار با ده‌ها و صدها پناهجو به قعر دریا فرو می‌روند.

مرگ غم‌انگیز پناهجویان ایرانی و غیر ایرانی که هر از چندگاهی به صورت گروهی در آب‌های منتهی به سواحل استرالیا و اندونزی جان می‌بازند، قصه دردناک مردمی است که برای رهایی از فلاکت جمهوری اسلامی و دیگر نظام‌های نظیر آن در انتخابی ناگزیر، خود و کودکان‌شان را به کام مرگ می‌فرستند. قصه‌ای که هر روز بر تعداد قایق‌های طوفان زده افزوده می‌شود و پس از هر حادثه مرگبار، تنها آمار پناهجویان زخمی، مفقود و کشته شده ایرانی، سوری، عراقی، افغانی و سریلانکایی برای چند روزی رسانه‌های بین‌المللی را به خود مشغول می‌کند. و پس از آن سکوت تا حادثه‌ای دیگر، تا انتشار خبر غرق شدن قایقی دیگر، استمرار دوباره و چندباره این قصه تلخ را بازتاب دهد.

به رغم وجود چنین خطراتی که زندگی پناهجویان را تهدید می‌کند، آمارها همچنان گویای افزایش سبیل مهاجرت جوانان و خانواده‌های ایرانی و غیر ایرانی به استرالیا و اندونزی در سال‌های اخیر است. به گزارش خبرگزاری فرانسه، از آغاز سال میلادی تا کنون بیش از ۱۳ هزار پناهجو وارد استرالیا شده‌اند. خبرگزاری آلمان رقم ۱۵ هزار را گزارش کرده است. به گزارش همین خبرگزاری‌ها، بیش از یک سوم پناهجویانی که وارد استرالیا می‌شوند ایرانی هستند. تعداد آمار پناهجویان ایرانی نسبت به سال گذشته سه برابر شده است. به راستی چرا؟

پاسخ به این پرسش چندان پیچیده نیست. هر کسی که چند صباحی در حاکمیت جمهوری اسلامی

دولت روحانی، نوزادی که پیش از تولد، فلج بودن آن محرز است

مطالبات و انتظارات مردم را کاهش دهد تا "امید به دولت جدید به یاس و ناامیدی تبدیل نشود!" این توصیه‌ها صرف‌نظر از آن‌که بی ربطی این گروه‌ها با منافع و مطالبات مردم و نیز وحشت آن‌ها را از خروش و اعتراض مردم نشان می‌دهد، در عین حال سیگنال‌هایی مبنی بر عقب‌نشینی در برابر دارودسته خامنه‌ای نیز هست. خامنه‌ای که تمام سیاست‌های رژیم از جمله سیاست‌های خارجی به‌ویژه در هشت سال اخیر را منطبق بر دیدگاه‌های خمینی، بی‌نقص و صحیح می‌داند، بارها از ایستادگی در مقابل "استکبار" سخن گفته و تاکید داشته است که باید "حسینی" و "عاشوری" عمل کرد و کوتاه آمدن از این سیاست‌ها را معادل نابودی نظم می‌داند. این سیاست‌ها اما معضلات عدیده‌ای به بار آورده است که به زعم جناح مقابل به زعامت رفسنجانی "کشور" را به "ابه پرتگاه" کشانده و "حفظ نظام" را به خطر افکنده است. از این رو صداهایی از درون اعتدال گرایان پیرامون شیوه عمل "حسن" امام سوم شیعیان که صلح و سازش را برگزید هر روز بلندتر شده است. صریح‌تر از همه حرف‌های رفسنجانی است که می‌گوید: "همان‌گونه که قیام امام حسین تثبیت اسلام و تشیع را به همراه داشت، صلح برادرش نیز به گونه‌ای دیگر مکتب تشیع را حفظ و موجبات بی‌آبرویی معاویه را فراهم ساخت."

اختلاف بر سر چگونگی حفظ نظام که قبل از هر چیز عجالتا در سیاست خارجی بازتاب یافته و کانونی شده است، بی‌شک دولت روحانی را که طرفدار "تعامل" در سیاست خارجی است، با چالش‌های جدی روبرو خواهد ساخت. از هم اکنون روشن است که اختلاف و کشمکش نه فقط در عرصه سیاست‌های خارجی بلکه در عرصه مسائل داخلی نیز ادامه خواهد یافت. خامنه‌ای برای حفظ خود و نظام حاکم، راه دیگری ندارد جز آن‌که سیاست‌های تاکتونی خود را تا به آخر ادامه دهد و اگر رفسنجانی و متحدان وی بخواهند از طریق دولت روحانی در برابر این سیاست‌ها بایستند و یا تغییر و تجدیدنظری را دنبال کنند، بی‌شک تحت فشارهای بیشتری قرار خواهند گرفت. خامنه‌ای و دستگاه‌های امنیتی

حکومت، از هم اکنون تحرکات باند رفسنجانی و گروه‌های اصلاح‌طلب را به دقت زیر نظر گرفته‌اند. در روزهای اخیر خبری انتشار یافت مبنی بر این‌که نیروهای امنیتی لباس شخصی و نیروی پلیس از مراسم مذهبی شب "قدر" که قرار بود توسط فعالان اصلاح‌طلب در حسینیه الزهرا واقع در ولنجک تهران برگزار شود و محمدعلی خسروی عضو مجمع روحانیون مبارز در آن سخنرانی کند، ممانعت به عمل آورده‌اند. این هنوز اول کار است. از هفته آینده که روحانی رسماً بر صندلی ریاست‌جمهوری تکیه خواهد زد، کشمکش‌ها و اختلافات درونی هیات حاکمه نیز رو به شدت خواهد گذاشت. چالش نخست وی تعیین وزرای کابینه و گرفتن رأی اعتماد مجلسی ست که گوش به فرمان خامنه‌ای و اکثریت آن دردست اصول‌گرایان است. گرچه باتوجه به توافقات پشت پرده جناح‌ها بر سر تعیین و معرفی وزرا، روحانی ممکن است با چالشی جدی در این زمینه روبرو نشود، اما این چالش در هر حدی که باشد و حسن روحانی به هر شکلی که این چالش را از سر بگذرانند، این، پایان ماجرا نیست و با چالش‌های دیگری مواجه خواهد شد. در هر حال پوشیده نیست که دولت روحانی در هیچ زمینه‌ای - ولو خواست آن راهم داشته باشد - نخواهد توانست اقدام با سیاستی را خلاف اراده و خواست خامنه‌ای عملی سازد. چرا که این جاء، جمهوری اسلامی است، یعنی که رهبر حکومت دارای قدرت مطلق، مافوق قانون و همه‌کاره و رئیس جمهور هیچ‌کاره است! دولتی که قرار بود "دولت تدبیر و امید" باشد، هنوز نیامده، تمام "تدبیر"ش به اشاره خامنه‌ای دود شده به هوا رفته است و "امید"ش نیز چیزی جز یاس و ناامیدی نصیب حامیان روحانی نساخته است. دولت روحانی گرچه هنوز روی کار نیامده اما حالت نوزادی را دارد که حتا قبل از تولد، فلج بودن آن محرز است.

زیرنویس

۱ - اخیراً عباسعلی کدخدایی که تا همین چند هفته پیش عضو و سخنگوی شورای نگهبان بود، در گفتگویی که روز شنبه پنجم مرداد در روزنامه شرق منتشر شد، فاش ساخت حسن روحانی در شورای نگهبان فقط پنج رأی آورده است که بعداً با وساطت جنتی عضو بانفوذ و دبیر این "شورا" - و قطعاً با صلاحدید خامنه‌ای - تعداد آراء وی به حد نصاب رسیده و صلاحیت او احراز شده است.

علیه بیکاری زنده باد کارگران فولاد زاگرس و لاستیک البرز

مبارزه کارگران کارخانه‌های فولاد زاگرس و لاستیک سازی البرز بخشی از مبارزه طبقه کارگر علیه بیکاری است. مبارزاتی که به‌خوبی یگانه راه مبارزه علیه بیکاری را به دیگر کارگران نشان می‌دهد. اگر مقاومت، مبارزات و اتحاد خلل‌ناپذیر کارگران نبود، هم اکنون کارگران این کارخانه‌ها به صفوف ارتش بیکاران افزوده شده بودند. آن‌ها در عمل پی برده بودند که کارگران در یک صف و سرمایه‌داران و دولت در صف دیگر هستند، و بنابر این فریب وعده‌ها را نخوردند و کار خود را با چنگ و دندان حفظ کردند.

همان‌طور که تجارب جنبش کارگری همچون مبارزات کارگران کارخانه‌های فولاد زاگرس و لاستیک‌سازی البرز نشان می‌دهند، طبقه کارگر برای مقابله با بیکارسازی‌ها تنها می‌تواند به نیروی پایان‌ناپذیر خود متکی باشد، و تنها با بکارگیری این نیرو در جریان عمل و مبارزه است که می‌تواند در برابر تعرضات سرمایه‌داران ایستادگی نمود. همان نیرویی که می‌باید و می‌تواند برای دیگر خواست‌های طبقه کارگر همچون افزایش دستمزدها به‌کار گرفت.

بی‌شک با گسترش مبارزات کارگران برای تحقق خواست‌های برحق و بر زمین مانده‌ی خود، طبقه‌ی سرمایه‌دار و حکومت حامی آن نیز سازمان‌یافته‌تر، خشن‌تر و گسترده‌تر به مقابله برخوانند خواست و به همین دلیل طبقه کارگر نیز نیاز دارد تا از شکل و شمایل کنونی، یعنی کارگرانی که در یک کارخانه به مبارزه برمی‌خیزند به طبقه‌ای تبدیل شود که برای منافع طبقاتی خود به‌مثابه‌ی یک طبقه عمل می‌کند. کارگران یک کارخانه ممکن است در مقطعی و برای یک خواست مشخص پیروز شوند اما این پیروزی هنگامی می‌تواند تداوم یابد و یا می‌تواند به بهتر شدن وضعیت معیشتی طبقه کارگر و رهایی از منجلاب فقر منتهی گردد که کارگران در یک همبستگی طبقاتی و در پهنایی به وسعت ایران برای تحقق خواست‌های مشترک خود به‌پا خیزند.

یادداشت‌های سیاسی

مرگ غم انگیز پناهجویان، قصه تلخی که همچنان ادامه دارد

زندگی کرده باشد، به راحتی در می‌یابد که این رژیم در لوای قوانین دینی و مذهبی چه شرایط طاقت فرسایی را بر توده‌های مردم ایران تحمیل کرده است. در وضعیت کنونی، این فقط عناصر مبارز، چپ، کمونیست و فعالان اجتماعی نیستند که برای رهایی از بازداشت، شکنجه و زندان‌های جمهوری اسلامی مجبور به ترک کشور می‌شوند. وضعیت حاکم بر ایران به لحاظ سرکوب

های سیاسی و سلب آزادی‌های مدنی و دمکراتیک تا بدانجا پیش رفته است که بدون هیچ تردیدی شلاق سرکوب، ستم و بی‌حقوقی جمهوری اسلامی بر کرده اکثریت قریب به اتفاق توده‌های زحمتکش مردم ایران فرود آمده است. علاوه بر سرکوب‌های سیاسی و اجتماعی، آنچه در این سال‌های اخیر زمینه‌های گسترش سیل مهاجرت از جهنم جمهوری اسلامی را دامن زده است، تعمیق بحران‌های متعدد، به‌ویژه بحران اقتصادی است که به صورت گران، تورم و بیکاری فزاینده سر باز کرده‌اند و اثرات اجتماعی خود را در گسترش فقر، فحشا، دزدی، اعتیاد، طلاق، قتل، و به‌طور اخص در گسترش ناامیدی، بی‌آیندگی و سرخوردگی‌های اجتماعی

درون جامعه دامن زده است. در واقع جمهوری اسلامی با تحمیل چنین شرایطی، جوانان و دیگر اقشار مردم ایران را به سمت مهاجرت اجباری سوق داده است. جوانانی که خود را به آب و آتش می‌زنند، خانواده‌هایی که خطر مرگ را برای خود و کودکانشان پذیرا می‌شوند، تنها به این امید که بتوانند از فجایع جمهوری اسلامی و وضعیت فلاکت‌باری که این رژیم بر آنان تحمیل کرده است، خلاص شوند. مهاجرتی که بعضاً به جای رهایی از فجایع جمهوری اسلامی و دیگر حکومت‌های استبدادی به فرو رفتن در قعر دریا و مرگ غم انگیز پناهجویان ایرانی و غیر ایرانی منتهی می‌شود. مرگ‌های غم انگیزی که همچنان ادامه دارند.

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

آلمان
K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

شماره حساب:
Gironummer 2492097
نام صاحب حساب : Stichting ICDR
IBAN:
NL08INGB0002492097
BIC: INGBNL2A
Amsterdam, Holland

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

http://www.fadaian-minority.org
http://50.118.106.1/

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیام‌گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

در اروپا

0031(0)618622401

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 650 August 2013

یادداشت‌های سیاسی

گنجاندن حزب الله در لیست تروریستی و عواقب آن برای جمهوری اسلامی

اسرائیلی در فرودگاه بورگاس بلغارستان آغاز شد. در این اقدام انتحاری که در ماه ژوئیه ۲۰۱۲ صورت گرفت، دست کم پنج گردشگر اسرائیلی همراه با راننده اتوبوس کشته شدند. بعدها، مقامات رسمی بلغارستان اعلام کردند که عاملان این حمله انتحاری از اعضای حزب الله لبنان بوده اند.

بحث قرار دادن نام حزب الله لبنان در لیست تروریستی، پیش از این نیز چندین نوبت در دستور کار نشست وزرای امور خارجه اتحادیه اروپا قرار گرفته بود. آخرین تلاش انگلیس و هلند برای گنجاندن نام حزب الله در فهرست گروه های تروریستی در نشست ماه پیش کشورهای اتحادیه اروپا بود.

تعدادی از کشورهای اروپایی که تحت عنوان نیروهای حافظ صلح در لبنان حضور دارند به

وزرای امور خارجه اتحادیه اروپا در جریان نشست روز دوشنبه ۳۱ تیر ۱۳۹۲ مصادف با ۲۲ ژوئیه در بروکسل پایتخت بلژیک، شاخه نظامی حزب الله لبنان را در لیست سیاه گروه های تروریستی قرار دادند. قرار گرفتن نام حزب الله در فهرست گروه های تروریستی با توافق جمعی ۲۸ کشور اتحادیه اروپا صورت گرفت. بر اساس این مصوبه، علاوه بر مصادره و بلوکه شدن دارایی های شاخه نظامی حزب الله در اتحادیه اروپا، از این پس ارسال هرگونه پول و حمایت مالی از مقصد کشورهای اروپایی به حزب الله متوقف خواهد شد. همچنین ملاقات دیپلمات های اروپایی با عناصر شاخه نظامی حزب الله غیر قانونی اعلام شده است.

زمینه های طرح بحث قرار گرفتن نام حزب الله در فهرست گروه های تروریستی از سال گذشته با حمله انتحاری به یک اتوبوس حامل گردشگران

از صفحه ۸



shora.tv@gmail.com

تلویزیون دمکراسی شورائی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم بیکار می‌کنند

آغاز پخش برنامه‌های تلویزیونی دمکراسی شورائی

تلویزیون دمکراسی شورائی از روز ۱۵ آبان (۵ نوامبر) پخش برنامه‌های خود را آغاز کرده است. تلویزیون دمکراسی شورائی ادامه‌ی راه و مسیریست که پیش از این رادیو دمکراسی شورائی آن را پیموده و مخاطبان رادیو با آن آشنا می‌باشند.

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورائی از طریق کانال تلویزیونی اندیشه و به مدت ۴ ساعت در هفته پخش می‌شود که دو ساعت آن زنده و دو ساعت دیگر تکرار برنامه‌ها می‌باشد.

ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورائی بدین‌قرار است:

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورائی دوشنبه هر هفته:

ساعت ۳۰ : ۲۲ به وقت ایران

۲۰ به وقت اروپای مرکزی

۱۱ به وقت لس‌آنجلس

و چهارشنبه هر هفته:

ساعت ۳۰ : ۲۱ به وقت ایران

۱۹ به وقت اروپای مرکزی

۱۰ به وقت لس‌آنجلس

این برنامه‌ها به مدت یک‌ساعت از ماهواره هات‌برد و تله‌استارت پخش می‌شود. تکرار برنامه‌ها در روزهای ۴ شنبه و ۵ شنبه هر هفته ساعت دوازدهم ظهر به وقت ایران، ساعت ده صبح به وقت اروپای مرکزی و ساعت یک نیمه شب به وقت لس‌آنجلس خواهد بود. اگر به تلویزیون ماهواره‌ای دسترسی ندارید، می‌توانید از طریق آدرس اینترنتی سایت اندیشه به‌طور زنده و هم‌زمان برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورائی را مشاهده کنید:

www.andishehcom.com

مشخصات ماهواره‌ای کانال تلویزیون اندیشه:

3/4 20000 :Horizontal Symbol Rate 12090:Frequency 25Galaxy :North America
3/4 29900:Symbol Rate 10723 :Frequency ,8Hot Bird :Middle East ,Europe

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورائی